

سند سیاسی مصوب کنگره پانزدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

جنبش توده ای عظیمی که با انتخابات خرداد ۸۸ علیه دیکتاتوری حاکم برخاست ، اکنون ماههاست که دیگر نتوانسته است از طریق تظاهرات اعتراضی گسترده ، نیروی خود را به نمایش بگذارد. تصادفی نیست که دستگاه های تبلیغاتی جمهوری اسلامی می کوشند آن را تمام شده و ولایت فقیه را برخوردار از حمایت مردم ایران نشان بدهند. آیا بزرگ ترین جنبش ضد دیکتاتوری سه دهه اخیر تاریخ ایران ، بی آنکه بتواند ضربه مهمی به دیکتاتوری حاکم بزند ، از پیاپی درآمده و فروخته است؟ به نظر ما چنین نیست و نبود قدرت نمایی های توده ای سراسری را نباید به معنای پایان کار جنبش ضد دیکتاتوری بدانیم. این جنبش اکنون دوره ای از تجدید آرایش را از سر می گذراند که چگونگی و نتایج آن به شرایط و حوادثی بستگی دارد که در ایران و جهان شاهدشان هستیم و با توجه به آنها می توانیم تصور روشن تری از چشم انداز بیکارهای سیاسی و طبقاتی پیش رو داشته باشیم.

بحران جهانی اقتصاد

بحران اقتصادی بزرگ جهانی سرمایه داری هم چنان ادامه دارد و اثرات مصیبت بار آن در زندگی اکثریت زحمتکش در غالب کشورها عمق بیشتری می یابد و احتمالاً مصیبت های بیشتری به بار خواهد آورد. برای درک پویایی این بحران چند نکته را باید در نظر داشته باشیم: **یک** - این جهانی ترین بحران اقتصاد سرمایه داری است که از بخش مالی امریکا ، یعنی مرکزی ترین کشور سرمایه داری شروع شده و از طریق نظام مالی و بانکی بین المللی، کشورهای دیگر را دربر گرفته است. کشورهایی که بخش مالی متورم تری داشتند ، عمیق تر در بحران فرو رفتند: امریکا و انگلیس و به دنبال آنها اسپانیا ، یونان و ایرلند که سفته بازی داغی در بازارهای اعتباری، املاک و بدهی های مسکن داشتند. به عبارت دیگر ، بدون نظام مالی بین المللی تحت هژمونی امریکا ، که سرمایه مالی را از صنعت ملی جدا کرده و حرکت آزاد آن را در مدارهای جهانی ثروت امکان پذیر ساخته ، همه جاگیر شدن بحران نمی توانست صورت بگیرد. چنین پدیده ای است که می تواند مثلاً ارتباط بانک های آلمانی و ژاپنی را با بازار وام های "بی رویه" (ساب پرایم) مسکن در امریکا یا صندوق های چینی در بخش خانه سازی ، توضیح بدهد. **دو** - تا اینجا برندگان اصلی بحران بانک ها بوده اند که توانسته اند از طریق تریلیون ها دلار تضمین ها و "بسته های نجات" دولت ها که عموماً به کمک ارتباطات پشت صحنه و دور از چشم مردم داده شدند ، نه تنها بدهی های شان را به صندوق های ویژه به سرعت بپردازند ، بلکه معاملات سودآورتری راه بیندازند. اکنون تمرکز سرمایه های بانکی از طریق ادغام های وسیع به نحو بی سابقه ای افزایش یافته و بانک های باقی مانده از ادغام ها بیش از هر زمان دیگر بزرگ تر شده و در نظام اعتباری سرمایه داری نقشی اساسی تر از گذشته پیدا کرده اند. تصادفی نیست که از نظر آنها بحران تمام شده و همه چیز به خوبی و خوشی حل شده است. اما سقوط تولید، تجارت، دارایی اکثر واحدهای اقتصادی و قیمت خانه ها هم چنان ادامه دارد و در بسیاری از حوزه ها رکود عمیق تر از بحران ۱۹۲۹ است. و مهمتر از همه، بدهی های عمومی در نتیجه انتقال بدهی های بانک ها به دوش دولت ها بیش از هر زمان دیگر افزایش یافته است. **سه** - افزایش بدهی بی سابقه دولت ها به معنای این است که اولاً تعهدات اجتماعی دولت ها به شدت کاهش یابد ، ثانیاً نرخ مالیات ها (که بخش اعظم آنها از کارگران و زحمتکشان گرفته می شود) افزایش یابد و ثالثاً بیش از پیش، مبالغ عظیمی به طور مداوم، به عنوان بهره بدهی های دولتی به صندوق همان بانک هایی که منشاء همین بدهی ها بوده اند، پرداخت شود. این چیزی نیست جز بزرگ ترین چپاول مردم به وسیله سرمایه مالی که به مباشرت دولت های بورژوازی در مقابل چشم میلیاردها انسان صورت می گیرد و آن هم به نام مردم و بهبود سطح معیشت آنها! **چهار** - طبیعی ترین نتیجه این انتقال عظیم ثروت از اکثریت مردم به صندوق ثروتمندترین بخش بورژوازی ، افزایش بیکاری به صورت نقد و پائین آمدن سطح دستمزدهای واقعی و بنابراین کاهش سطح زندگی اکثریت قاطع مردم در افق های قابل پیش بینی است. البته بیکاری هنوز به میزان بحران ۳۲ - ۱۹۲۹ (که بیکاری های طولانی در غالب کشورهای اروپا و امریکا بالای ۲۰ درصد بود) نیست، بعلاوه نرخ بیکاری در کشورهای مختلف آشکارا فرق دارد و در حالی که اقتصادهای آسیای شرقی و غالب شرکت های فرانسه و آلمان کارگران شان را حفظ کرده اند، نرخ بیکاری در اقتصادهای آتلانتیک به صورت جهشی بالا رفته است.

در آمریکا نرخ بیکاری مخصوصاً میان کارگران "لاتینو" وجوانان زیر ۲۵ سال دورقمی است. اما ریاضت اقتصادی (دست کم در همه قطب های سرمایه داری پیشرفته ، یعنی آمریکا ، اروپا و ژاپن) پدیده ای عمومی است و کاهش سطح زندگی طبقه کارگر در چشم انداز قابل پیش بینی تقریباً قطعی است. **پنج** - یکی از نتایج بالا رفتن بی سابقه بدهی دولت ها انتقال کانون داغ بحران مالی از آمریکا به اروپاست. اگر در سال ۲۰۰۸ بحران مالی در آمریکا از بدهی های بخش مسکن شروع شد، بحران مالی در اروپای سال ۲۰۱۰ از بدهی های عمومی کشورهای کوچک شروع شده است. و این فرصتی برای نهادهای مالی به وجود آورده که این مرحله بحران را نتیجه هزینه های سیستم تأمین اجتماعی کشورهای اروپایی قلمداد کنند. اما علیرغم همه این هیاهوی تبلیغاتی ، علت اصلی هر دو مرحله بحران را باید در عملکرد نهادهای مالی جستجو کرد. اگر رونق بادکنکی (یا "حباب") وام های مسکن در آمریکا محصول سفته بازی بانک های آمریکایی بود ، بانک های اروپایی نیز با ریختن حدود ۵/۲ تریلیون دلار به بازار املاک و مسکن در ایرلند، یونان، کشورهای بالتیک و اروپای مرکزی، بلژیک، پرتغال و اسپانیا مشابه همان اقتصاد سفته بازانه را به وجود آوردند. و اکنون همان بانک ها درباره "تنبلی ، ولخرجی و فساد" مردم یونان یا کشورهای اروپای لاتین سروصدا راه انداخته اند تا راحت تر بتوانند هزینه سفته بازی های خود را به دوش زحمتکشان بیندازند. فراموش نباید کرد که مثلاً ۸۰ درصد همه "صرفه جویی" هایی که از طریق چپاول مردم یونان حاصل خواهد شد ، مستقیماً به صندوق بانک های آلمانی و فرانسوی سرازیر خواهد گردید. و فراموش نباید کرد که بحث فقط بر سر یونان یا کشورهای عضو یورونیست، بلکه کشورهای بسیار دیگری (از جمله: کوستاریکا، السالوادور، گواتمالا، لتونی، مجارستان، بوسنی، صربستان، رومانی، بلاروس و اوکراین) نیز هم اکنون زیر نظارت مربیان صندوق بین المللی پول قرار گرفته اند تا بانک های اروپایی و آمریکایی بتوانند طلب های آنچنانی شان را از مردم این کشورها وصول کنند. **شش** - بحران بدهی دولت های اروپایی تناقض خود یورورا برجسته کرده و موجودیت آن را به خطر انداخته است. باید توجه داشت که یورو تنها پولی است که نه به یک دولت، بلکه به یک قدرت فراملی، با اتحادی از دولت ها تعلق دارد. دولت های عضو یورو دواهرم کلیدی حاکمیت، یعنی کنترل ارزش پول خود و کنترل نرخ بهره را به بانک مرکزی اروپا واگذار کرده اند که عملاً تحت نفوذ دو دولت بزرگ اتحاد، یعنی آلمان و فرانسه قرار دارد. در میان این دو نیز آلمان ، به دلیل وزن و موقعیت اقتصادی برتر خود ، در تحلیل نهایی عملاً حرف آخر را می زند. این وضع، کشورهای پیرامونی منطقه یورورا را به زیر نفوذ اقتصاد آلمان در آورده است. و بورژوازی آلمان با استفاده از این رابطه، حدود ۱۵ سال است که دستمزدها را در داخل کشور منجمد کرده تا محصولات کشورهای کمتر پیشرفته منطقه یورو نتوانند با تولیدات آلمانی رقابت کنند. در نتیجه، این کشورها به مصرف کنندگان محصولات آلمانی تبدیل شده اند بی آن که در تولید و فروش محصولات خودشان در منطقه یورو موفقیت چندانی داشته باشند و از آنجا که پول واحد ، امکان این کشورها برای بازی با نرخ برابری پول خودشان را در مقابل آلمان از دست آنها گرفته است، موازنه پرداخت های آنها در مقابل آلمان با کسری فراینده روبرومی شود. با استفاده از این فرصت است که بانک های آلمانی و فرانسوی به وام دهندگان و بنابراین ، به طلب کاران اصلی آنها تبدیل شده اند. فراموش نباید کرد که مازاد تجاری آلمان در مقایسه با تولید ناخالص داخلی آن ، حتی از چین هم بیشتر است و اگر کشورهای پیرامونی منطقه یورو از آن خارج شوند ، می توانند با تغییر نرخ برابری پول خودشان صادرات شان را افزایش بدهند ، در حالی که آلمان نخواهد توانست بازار صادرات کنونی خود را حفظ کند. همه اینها اهمیت پیکارهای طبقاتی یونان را نشان میدهند. اگر طبقه کارگر یونان بتواند طرح تحمیلی ریاضت اقتصادی را به شکست بکشاند و خود را از دام یورو نجات بدهد، احتمال دارد اسپانیا ، پرتغال و حتی ایتالیا نیز همان راه را در پیش بگیرند و این جز تلاشی منطقه یورو و یا تبدیل آن به یک منطقه اقتصادی دودمداره معنای دیگری نخواهد داشت. **هفت** - با وجود مصیبت های ناشی از بحران جهانی اقتصاد، تا اینجا عقب نشینی مهمی از خرافه های نئولیبرالی دیده نمی شود. در واقع جهانی شدن برنامه های نئولیبرالی، تقریباً در سراسر جهان چنان تغییراتی به وجود آورده و آرایش طبقاتی کشورهای مختلف را چنان به نفع سرمایه به هم زده که هنوز برنامه های جایگزین توده گیر شده ای که در مقیاس گسترده آن را به چالش بطلبند، شکل نگرفته اند. بی تردید "بسته های نجات" دو سال اخیر شاهدهی هستند بر مداخله دولت ها در کارکرد بازار و بنابراین، ورشکستگی نظریه ای که مدعی بود "دست نامرئی بازار" بهترین هم آهنگ کننده فعالیت های اقتصادی است. اما همین بسته های نوکینزی ، در مقابل آشکار با طرح هایی قرار دارند که مثلاً در دهه ۱۹۳۰ برای ایجاد اشتغال یا محدود کردن مصیبت های بازاری به اجرا گذاشته شدند.

هدف غالب مداخله های دولت ها در دوسال گذشته جز تزریق پول عمومی به صندوق بانک ها و شرکت های مالی بزرگ و بنابراین تحمیل ریاضت اقتصادی بر مردم چیز دیگری نبوده است. تصادفی نیست که حالا نظریه های مسلط در میان اقتصاددانان بورژوا دیگر حتی نظریه کینزی را پدیده ای متعلق به دورانی سپری شده می دانند و گفته می شود در اقتصاد جهانی شده ، با تأمین مالی خریدهای بلند مدت از طریق بازی های مالی کوتاه مدت ، جایی برای کینز وجود ندارد. البته بحران و به مخاطره افتادن نظام مالی خیلی ها را قانع کرده است که باید جلو سفته بازی های بی مهار گرفته شود و بنابراین اقتصاد بعد از بحران ناگزیر به سمت نوعی لیبرالیسم اقتصادی تنظیم شده در حرکت است ، اما نگاهی به "قانون اصلاحات مالی" آمریکا (که تازه علیرغم مقاومت شدید وال استریت ورأی مخالف تقریباً همه جمهوری خواهان کنگره به تصویب رسید) جای تردیدی باقی نمی گذارد که جز محدود کردن پاره ای از مختل کننده ترین آزادی های بخش مالی که منافع عمومی خود سرمایه مالی هم را به خطر می اندازند ، کار دیگری صورت نخواهد گرفت و در حال نمی خواهند بخش مالی را در خدمت اقتصاد واقعی و بالابردن اشتغال قرار بدهند. **هشت** – با وجود ادامه رکود عمیق در کشورهای مرکزی سرمایه داری، اقتصاد های بعضی کشورهای "شرق" و "جنوب" وضع متفاوتی دارند. چین و هند بعد از افاقتی کوتاه، در سال جاری رشد اقتصادی چشم گیری را نشان می دهند. در واقع رشد تولید ناخالص داخلی این دو از میانگین رشد گروه ۲۰ به نحو خیره کننده ای بالاتر است. سرمایه گذاری وسیعی که چین در زیر ساخت خود آغاز کرده، صادرات استرالیا و اندونزی را به نحو چشم گیری افزایش داده است. اقتصاد های کره جنوبی و تایوان نیز بعد از افاقتی کوتاه ، رشد نسبتاً خوبی دارند. البته معلوم نیست رشد اقتصادهای آسیایی بدون بهبود در بازارهای آمریکا و اتحادیه اروپا تا چه حد قابل دوام خواهد بود. هم اکنون ارزش صادرات چین به شدت افت کرده و بخش های سرمایه بر اقتصاد آن در نتیجه افت صادرات به شدت ضربه خورده است. در آمریکای لاتین، برزیل نیز که مانند هند بازار داخلی بزرگی دارد، با افزایش ۲۰ درصدی قیمت سویا (که صادرات اصلی آن است) رونق اقتصادی قابل توجهی را تجربه می کند. ارزش پول برزیل، آفریقای جنوبی و استرالیا که هر سه به صادرات کالایی تکیه دارند ، بسیار بالا رفته است. در چنین شرایطی افزایش سودآوری سرمایه در بعضی کشورها احتمالاً به هزینه کشورهای دیگر صورت خواهد گرفت و کشورهای رقیب خواهند کوشید از طریق کاهش هزینه تولید ، گسترش بازارها یا تغییر شرایط تجارت با هم دیگر مقابله کنند. مثلاً انتقال دولت اوپاما از برنامه های ریاضت اقتصادی اتحادیه اروپا در آستانه نشست گروه ۸ (و گروه ۲۰) در تورنتو یا فشار آمریکا بر چین برای بالا بردن نرخ برابری یوان را باید در بستر این رقابت ها دید. آینده اقتصاد جهانی آشکارا به توافق ها و رقابت های میان آمریکا ، چین ، ژاپن و اتحادیه اروپا بستگی دارد. با توجه به نیاز دیگران به بازار عظیم آمریکا ، دولت این کشور احتمال دارد (مانند دوره ریگان) آنها را وادار کند به کاهش ارزش دلار تن بدهند و یا (مانند دوره نیکسون) با وضع مالیات اضافی بر واردات ، با آنها مقابله کند. این رقابت ها خواه نا خواه موقعیت دلار را به عنوان پول ذخیره بین المللی ، بیش از پیش زیر فشار خواهد برد. در واقع هم اکنون چینی ها خواهان ایجاد جبهه واحدی با اتحادیه اروپا در مقابل حمایت گرایی ارزی آمریکا هستند. **نه** – هر چند جهان تک قطبی دهه پایانی قرن بیستم دیگر به گذشته تعلق دارد و هر چند احتمال افزایش رقابت میان قدرت های بزرگ اقتصادی رو به افزایش است ، ولی وابستگی و گره خوردگی اقتصادی این قدرت ها به هم دیگر مانع از آن است که رقابت میان آنها از حد معینی فراتر برود و این وضعیتی در اقتصاد جهانی به وجود می آورد که از جنگ جهانی دوم به این سو بی سابقه است. چنین وضعیتی محصول چند عامل است: اولاً اقتصاد آمریکا ، علیرغم کاهش سهم نسبی آن در کل اقتصاد جهانی ، هم چنان بزرگ ترین اقتصاد جهان است و رشد قدرت های بزرگ دیگر بدون ارتباط با بازار عظیم آن محدود خواهد شد. ثانیاً بحران هژمونی اقتصادی آمریکا ضرورتاً به معنای از بین رفتن هژمونی جهانی آن نیست. اکنون آمریکا از چنان قدرت نظامی و نفوذ فرهنگی بی رقیبی برخوردار است که قبلاً هرگز سابقه نداشته است. ثالثاً اتحادیه اروپا و ژاپن ، یعنی دو قطب بزرگ دیگر سرمایه داری مرکزی برای حفظ موقعیت ممتاز خود به قدرت نظامی آمریکا نیاز دارند. رابعاً جهانی شدن برنامه های نئولیبرالی چنان گسترش مناسبات سرمایه داری را در سراسر جهان شتاب داده و روابط اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف را به هم گره زده است که حتی چین و روسیه فعلاً بیشتر در پی گرفتن امتیازاتی از آمریکا هستند تا مقابله تمام عیار با آن. **ده** – گرچه از رویارویی های نظامی میان قدرت های بزرگ سرمایه داری فعلاً خبری نیست ، اما اقتصاد نظامی بی وقفه در حال گسترش است و تنها بخش اقتصادی است که حتی در اوج بحران جهانی در دوسال گذشته از نفس

نیفتاده، بلکه برآهنگ رشد آن افزوده شده است. کافی است به یاد داشته باشیم که هزینه های نظامی جهانی در سال ۲۰۰۹ به ۵۳۱/۱ تریلیون دلار رسید که نشان دهنده ۶ درصد رشد نسبت به سال ۲۰۰۸ و ۴۹ درصد نسبت به سال ۲۰۰۰ بود. این مساویست با ۷/۲ در صد تولید ناخالص جهان که به طور سرانه می شود ۲۲۵ دلار برای هر فرد در روی سیاره ما در همان سال. نزدیک به نیمی از این هزینه (یا ۵/۴۶ در صد آن) تنها به آمریکا تعلق داشت. و ۱۶ کشور از کشورهای گروه ۲۰ در همین سال ۲۰۰۹ هزینه های نظامی شان را بر مبنای نرخ واقعی افزایش دادند. دو عامل اصلی رونق و رشد اقتصاد نظامی را تضمین می کند: اولاً نیاز سیری ناپذیر سرمایه به مناطق نفوذ برای گسترش فعالیت های سود آورتر که نتیجه گریز ناپذیر آن سیاست های توسعه طلبانه و بنابراین جنگ های امپریالیستی قدرت های سرمایه داری است؛ ثانیاً نفوذ بخشی از بورژوازی در ساختار قدرت که در فعالیت های نظامی دولت منافع ویژه ای دارد و به اصطلاح "مجتمع نظامی - صنعتی" را کنترل می کند. این تنها بخشی از اقتصاد است که تولید و مصرف، و نیز عرضه و تقاضا در آن در کنترل بخش واحدی از بورژوازی است و بنابراین تنها بخشی از هزینه های دولتی است که بورژوازی با آن مخلفتی ندارد. افزایش هزینه های نظامی در مناطقی که کنترل آنها برای قدرت های امپریالیستی اهمیت زیادی دارد، آشکارا بالاتر است. تصادفی نیست که خاورمیانه (یعنی بستر بزرگ ترین ذخایر نفت و گاز جهان) یکی از بالاترین هزینه های نظامی جهان را دارد. و هرگز فراموش نباید کرد که اقتصاد نظامی جز سرمایه گذاری روی مرگ (و مخصوصاً مرگ غیر نظامیان و انسان های بی دفاع) معنای دیگری ندارد. بنابراین کشورهای دارنده بزرگ ترین اقتصادهای نظامی بیش از دیگران به کشتار غیر نظامیان بی اعتنائی نشان می دهند. تصادفی نیست که آمریکا تاکنون حاضر نشده است حتی قرارداد ممنوعیت مین های ضد فررا امضا کند و حالا حاضر نیست قرارداد ممنوعیت بمب های خوشه ای را (که همین چند روز پیش، در اول اوت ۲۰۱۰ قطعیت یافت) امضا کند. **یازده** - در بطن بحران کنونی نژادگرایی نیز اوج می گیرد و مهاجران نه تنها به عنوان عاملان بی نظمی اجتماعی و بحران اقتصادی معرفی می شوند، بلکه حتی در کشورهایمانند ایتالیا و فرانسه دولت ها نیز با وضع قوانین گوناگون به نوعی نژادگرایی دولتی مشروعیت می بخشند. بعلاوه حمله به حقوق مدنی که پس از یازده سپتامبر شدت یافته بود، وارد مرحله دیگری شده و قدرت های بزرگ سرمایه داری با وضع قوانین استراق سمع و نظارت بر ارتباطات و تبادل اطلاعات، نوعی دیکتاتوری های کم شتاب ایجاد کرده اند که هدف اصلی آنها کنترل معترضان و مخالفان سیستم سرمایه داری است.

پیکارهای طبقاتی ضد سرمایه داری

در یک سال گذشته پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان در کشورهای مختلف گسترش قابل توجهی داشته که در میان آنها حرکت های کارگران اروپا در مقابله با تعرض سرمایه از برجستگی بیشتری برخوردار است. طبقه کارگر یونان در خط مقدم مقاومت کارگران اروپا قرار دارد و از آغاز سال جاری ۶ اعتصاب عمومی سازمان داده است که با هر معیاری، در دهه های اخیر بی سابقه است. مقاومت کارگران ایتالیا (که در ۲۶ ژوئن به اعتصاب عمومی دست زدند)، پرتغال (که در ۲۸ مه اعتصاب بزرگی سازمان دادند)، فرانسه (که در ۲۴ ژوئن به اعتصاب عمومی علیه طرح بازنشستگی سارکوزی دست زدند) نیز بسیار مهم بوده است. در انگلیس، آلمان و اسپانیا نیز حرکت های کارگری مهم، ولی با دامنه محدودتر صورت گرفته است. رومانی نیز در سال جاری شاهد بزرگ ترین حرکت های پی در پی کارگری اتحادیه اروپا بوده است که عموماً برای مقابله با برنامه ریاضت کشی تحمیل شده صورت می گیرند. سازمان های کارگری و جنبش های اجتماعی مترقی اروپا اکنون خود را برای یک اعتصاب عمومی در ۲۹ سپتامبر آماده می کنند که اگر با موفقیت سازماندهی شود شاید بتواند در تقویت همبستگی طبقاتی کارگران در اروپا و کشورهای دیگر جهان تأثیر بگذارد. نگاهی به حرکت های کارگری اروپا و آمریکا نشان می دهد که چند عامل در شکل گیری و دامنه این حرکت ها بیش از همه نقش دارند: اولاً وجود اتحادیه های کارگری نیرومند و رزمنده؛ ثانیاً وضع اقتصاد، بیکاری و دامنه برنامه های ریاضت کشی. ثالثاً میزان سازمان یافتگی و قدرت بسیج جنبش های اجتماعی مترقی و هم سویی آنها با هم دیگر؛ رابعاً ویژگی روابط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مسلط در هر کشور. همچنین نگاهی به دست آوردهای حرکت های انجام شده نشان می دهد که این حرکت ها دست کم تاکنون نتوانسته اند تعرض سرمایه را متوقف کنند و نه (به استثنای چند کشور کوچک) خصلت عمومی و دامنه توده ای تهدیدآور برای سرمایه داشته اند.

فراموش نباید کرد که هم اکنون در دو کشور اروپایی، یعنی در یونان و اسپانیا، حزب های سوسیال دموکرات در قدرت هستند که خشن ترین طرح های ریاضت کشی را بر کارگران و زحمتکشان تحمیل می کنند. بی تردید تا اینجا مقاومت طبقه کارگرو جنبش سوسیالیستی در متن بزرگ ترین بحران سرمایه داری در هشتاد سال گذشته آشکارا کم دامنه بوده است. این ناتوانی طبقه کارگردر برابر تعرض سرمایه حتی در کشورهای مرکزی سرمایه داری، محصول عواملی است که **سند سیاسی مصوب کنگره چهاردهم** به درستی روی آنها دست گذاشت. رونق اقتصادی در کشورهای مهم آسیایی نیز ضرورتاً به معنای بهبود شرایط زحمتکشان نیست. مثلاً در حالی که بانک جهانی با هیجان تمام، رشد تولید ناخالص داخلی هند را در سال جاری ۴/۹ در صد پیش بینی می کند، مرکز پژوهشی "فقر و ابتکار توسعه انسانی آکسفورد" (OPHI) اخیراً اعلام کرده است که مجموع تهیدست ترین های هند در ۸ ایالت آن حدود ۴۱۰ میلیون نفر است که از مجموع جمعیت فقیرترین ۲۶ کشور آفریقا بیشتر است و دسترسی آنها به روغن خوراکی، مواد غذایی، برق، مدرسه و بهداشت بدتر از تهیدستان آفریقای است. با این همه هند می تواند افتخار کند که تعداد میلیاردی های آن در سال گذشته از تعداد آنها در ژاپن بیشتر است! اقتصاد های سرمایه داری، چه آنها که در بحران اند و چه آنها که در رونق، نابرابری های طبقاتی را با شتاب تمام گسترش می دهند. "گزارش ثروت جهانی" (World Wealth Report) که سالانه درباره ثروتمندترین افراد جهان گزارش می دهد، اعلام کرده است که شمار افرادی که ثروت قابل سرمایه گذاری شان از یک میلیون دلار بیشتر است، در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۰ میلیون نفر بوده که مجموع ثروت قابل سرمایه گذاری آنها به ۳۹ تریلیون دلاری رسیده که در همان سال (که دهها میلیون نفر شغل شان را از دست دادند) ۹/۱۸ در صد افزایش داشته است. بعلاوه، یک درصد از این ثروتمندان، صاحب ۵/۳۵ درصد آن ۳۹ تریلیون دلار هستند که افزایش ثروت شان در همان سال از بقیه بالاتر بوده است. آیا با افزایش مالیات بر ثروت این ۱۰ میلیون نفر نمی شود بدهی بسیاری از دولت های سرمایه داری را پرداخت یا کاهش داد تا استخوان های صدها میلیون انسان در زیر بار طرح های ریاضت کشی جُرد نشود؟ پاسخ روشن است: "دنیای دیگری ممکن است"، اما دست یابی به آن تنها از طریق پیکارهای طبقاتی متحد خود کارگران و زحمتکشان قابل تصور است. با وجود همه مصیبت ها و دشواری ها، باید به یاد داشته باشیم که "هنوز هزاران خُم می در رگ تاک است" و تجدید آرایش برای پیکارهای طبقاتی بزرگ در کوره گدازان همین بحران جهانی و ساختاری سرمایه داری صورت خواهد گرفت. هم اکنون پیکارهای طبقاتی در امریکای لاتین در جهت امید بخشی پیش می روند و چپ با آزمون و خطا و فراز و فرود هایی موقعیت خود را تحکیم می کند. و فضا چنان تغییر کرده است که کشورهای این قاره زیر فشار جنبش های اجتماعی زحمتکشان توانسته اند برای نخستین بار با ایجاد "سازمان ملت های امریکای جنوبی" (UNASUR) صف مستقلی در مقابل امپریالیسم امریکا تشکیل بدهند. حتی در هند، علیرغم عقب نشینی چپ در بعضی از محکم ترین پایگاه های آن، شورش های وسیع دهقانان تهیدست نشان میدهد که حرکت های بیشتری در راه است. یا موج های پی در پی حرکت های کارگری در چین نشان می دهد که غول بزرگی بیدار می شود که به شرایط کار برده و ارتن نخواهد داد. بگذارید یک بار دیگر تأکید سند سیاسی مصوب کنگره چهاردهم را تکرار کنیم که "با آرایش تدافعی کاری از پیش نخواهد رفت" و طبقه کارگرو زحمتکشان هم سرنوشت با آن ناگزیرند پیکارهای طبقاتی را از حوزه تولید و کار فراتر ببرند و در همه عرصه های زندگی نابرابری ها را به چالش بطلبند و در هم شکستن چهارچوب های خود نظام سرمایه داری را در دستور پیکارهای شان قرار بدهند.

بحران زیست محیطی

در یک سال اخیر در مبارزه با بحران زیست محیطی فرصت های بزرگ دیگری از دست رفت. امیدهای زیادی که به کنفرانس کپنهاگ دوخته شده بود، به یأس تبدیل شدند. و انفجار چاه نفت در آبهای خلیج مکزیکو (در آوریل گذشته) فاجعه بی سابقه ای آفرید که ماهها، روزانه دهها هزار بشکه نفت را به آبهای دریا ریخت و هنوز معلوم نیست کاملاً مهار شده باشد. گرچه این بار فاجعه در خود امریکا رخ داد و افکار عمومی مردم این کشور را علیه ماجراجویی های شرکت های بزرگ نفتی برانگیخت، ولی دولت امریکا هنوز نمی خواهد استخراج نفت را دست کم در آبهای عمیق به طور دائمی ممنوع سازد. و حتی دستور توقف موقت آن از طرف دولت اوباما با مخالفت دادگاه های این کشور و جنب و جوش شدید گروه فشار شرکت های نفتی روبرو شده است. فراموش نباید کرد که این فاجعه هر چند بزرگ ترین آلودگی نفتی است، ولی نخستین آن نیست. در نتیجه ریخته شدن مکرر نفت، بیش از ۲۰۰۰ منطقه آلوده در دلتای نیجرو وجود دارد که شرکت های نفتی هنوز حاضر نشده اند آنها را تمیز کنند. آنها مناطق آلوده وسیعی در طول رودخانه

آمازون ، درکلمبیا ، اکوادور و پرو به وجود آورده اند و رودخانه ها و چاه های بسیاری را درونزونلا، آنگولا، چاد، گابون، گینه استوایی، اوگاندا و سودان آلوده کرده اند و از طریق دعوای حقوقی طولانی ورشوه دادن به مقامات دولت های مربوطه، حتی از پرداختن خسارت فرار کرده اند. در واقع بی پی (BP) اولین شرکت نفتی است که در موقعیت نامساعدی گیر کرده است. در اینجا یک بار دیگر تأکیدات سند کنگره چهاردهم راتکرار می کنیم و یادآوری شویم که "باتوجه به نقش سرمایه داری در تکوین بحران جهانی محیط زیست، مقابله با این بحران در صورتی می تواند مؤثر باشد که با مبارزه علیه سرمایه داری همراه بشود".

ادامه بحران در خاورمیانه

در یک سال گذشته بحران خاورمیانه در چند محور ادامه یافته است: **یک** - با این که دولت اوپاما برای تنش زدایی با کشورهای عرب و مسلمان ، تلاش برای حل بحران فلسطین را اولویت سیاسی خودش اعلام کرده بود، نه تنها پیشرفتی در این زمینه نداشته ، بلکه سیاست خاورمیانه ای خود را به خاطر مقاومت دولت اسرائیل عملاً کنار گذاشته است. شتاب گرفتن شهرک سازی های اسرائیل مخصوصاً در بیت المقدس شرقی و همچنین حمله به کشتی های کمک رسانی به غزه در وسط آبهای بین المللی که به کشته شدن ۹ نفر از شهروندان ترکیه انجامید، مایه رسوایی دولت اوپاما در چشم توده های عرب و مسلمان گردیده است. درحقیقت ناتوانی دولت اوپاما در هم آهنگ ساختن اسرائیل با سیاست های خاورمیانه ای آمریکا، کل این سیاست را آشکارا به گروگان اسرائیل تبدیل کرده است. **دو** - خطر شروع جنگ دیگری در لبنان توسط اسرائیل که ممکن است مصیبت بارتر از جنگ سال ۲۰۰۶ باشد ، جدی تر شده است. **سه** - آمریکا ناگزیر است نیروهای عملیاتی خود را در شرایطی از عراق خارج سازد که بحران ویرانگر همچنان ادامه دارد و معلوم نیست آمریکا و متحدان خاورمیانه اش بتوانند دولت رام و مطلوب خودشان را در عراق روی کار بیاورند. **چهار** - در افغانستان پیروزی نظامی بر طالبان چنان دور و دشواری نماید که دولت اوپاما ناگزیر شده نه فقط امید خود برای خروج از گرداب این "جنگ لازم" را به مذاکره با بخشی از همان طالبان و بنیادگرایان اسلامی حامی آن بیاویزد، بلکه با بازی های حکومت های دست نشانده خود در افغانستان و پاکستان نیز کنار بیاید. **پنج** - ترکیه ، متحد قدیمی آمریکا در ناتو، در نتیجه شکست استراتژی "خاورمیانه بزرگ" آشکارا به مواضعی گرائیده است که نمی تواند مایه نگرانی آمریکا و اسرائیل نباشد. **شش** - بحران یمن ابعادی پیدا کرده است که می تواند جنوب شبه جزیره عرب و دوسوی راه آبی حساس "باب المندب" را به منطقهای نا امن و غیر قابل کنترل تبدیل کند. **هفت** - و مهم تر از همه، دولت اوپاما ناگزیر شده سیاست خود در رابطه با جمهوری اسلامی را آشکارا چنان تغییر دهد که شباهت آن با استراتژی نومحافظه کاران در دوره بوش دیگر غیر قابل انکار است.

جمهوری اسلامی فاسدتر و ویرانگرتر از همیشه

در یک سال گذشته جمهوری اسلامی نه تنها در رویارویی کامل با اکثریت قاطع مردم قرار داشته ، بلکه با شتابی بی سابقه در مسیری پیش رفته که ادامه آن جز ویرانی و حشتناک کشور و حتی به خطر افتادن موجودیت آن معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. کلی ترین مشخصات جهت گیری های رژیم در یک سال گذشته چنین بوده است: **یک** - سرکوب عریان و رویارویی تمام عیار با اکثریت قاطع مردم. از فردای انتخابات خرداد ۸۸ رژیم فقط به سرکوب مخالفان بسنده نکرده، بلکه کوشیده است با طراحی برنامه های سرکوب مدنی گسترده و نشان دادن عمدی توحش در برخورد با مخالفان سیاسی، یک فضای وحشت توده ای ایجاد کند تا بتواند مردم را مرعوب سازد و به تسلیم و سکوت وادارد. از فجایع کهریزک و کوی دانشگاه گرفته تا له کردن افراد با ماشین نیروهای سرکوب و پرت کردن آنها از روی پل در مقابل چشمان انبوه مردم در جریان حرکت های بزرگ ضد دیکتاتوری؛ از تجاوز به جوانان در زندانها گرفته تا آراستن دادگاه ها و اعتراف های تلویزیونی آنچنانی ؛ از طرح مقابله با بد حجابی گرفته تا اعلام مدل مجاز آرایش مو حتی برای پسران؛ از طرح جدا سازی پسران و دختران در دانشگاه ها تصفیه اسنادان غیر متعهد به ولایت فقیه گرفته تا اعلام جنگ علیه علوم انسانی، همه در خدمت چنین هدفی هستند. **دو** - بر چیدن کامل امکانات تبلیغاتی و تشکیلاتی اصلاح طلبان و دستگیری اکثریت کادرهای اصلی آنها. گرچه هنوز رهبران اصلی اصلاح طلب دستگیر نشده اند و برخورد با اصلاح طلبان دستگیر شده آشکارا ملایم تر از مجازات های بسیار خشنی است که در مورد فعالان جریان های سیاسی بر انداز صورت می گیرد، ولی تردیدی نمی توان داشت که دستگاه ولایت دیگر نمی خواهد اصلاح طلبان را به عنوان یک جریان سیاسی مجاز تحمل کند. **سه** - بی اعتبار کردن آشکار و پی گیر پوشش های قانونی خود رژیم.

وقتی احمدی نژاد به طور مکرر از اجرای قوانین مصوب مجلسی که همه نمایندگان آن به وسیله شورای نگهبان دست چین شده اند ولاریجانی آن را "مجلس خمینی و خامنه ای" می نامد ، سربازمی زند و دسته های ضربت باند حاکم در تظاهرات مقابل مجلس شعاری دهند که آن را به توپ خواهند بست و ولی فقیه جز دعوت توخالی به وحدت ، کار دیگری نمی کند ، جای تردیدی باقی نمی ماند که باند اصلی قدرت برای پوشش های قانونی خود رژیم دیگر اهرمیتی قائل نیست. **چهار** - بی اعتنایی به حفظ وحدت جریان های اصول گرا. در یک سال گذشته با حذف اصلاح طلبان از جرگه "خودی ها" ، گرچه رژیم هنوز با چالش های بزرگی روبروست، ولی صفوف اصول گرایان که همه خود را متعهد به ولایت مطلقه فقیه می دانند، فشرده تر نشده، بلکه اختلافات میان خود آنها شدت گرفته و مخصوصاً شکاف میان جریان های دیگر اصول گرا و تیم احمدی نژاد آشکارا گسترده تر شده است. **پنج** - تحکیم موقعیت مثلث حاکم بر مواضع کلیدی قدرت. شواهد متعدد نشان می دهد که باند مسلط بر مواضع کلیدی قدرت، نیروی واحدی نیست، بلکه از سه نیروی متمایز، ولی با ارتباطات متداخل تشکیل شده است که البته در مسائل کلیدی منافع مشابهی دارند. این سه نیرو عبارتند از دستگاه رهبری ، سپاه پاسداران ، و انتظار یون که تیم احمدی نژاد آن را نمایندگی می کند. این مثلث قدرت اکنون سعی می کند همه جریان های "خودی" دیگر را تحت فرماندهی خود درآورد و همه جریان هایی را که در مقابل اش می ایستند ، به حاشیه براند یا حتی سرکوب کند. **شش** - پررنگ تر شدن تظاهر به غیب گرایی در مثلث حاکم. یکی از مشخصات تیم احمدی نژاد این است که مهدویت را به یک ایدئولوژی فعال سیاسی تبدیل کرده و حتی تظاهر به غیب گرایی، یعنی نوعی ارتباط با امام غائب را به صورتی پررنگ به نمایش می گذارد. همچنین اینها گاهی با نشان دادن ناباوری شان به قواعد دست و پاگیر فقه، سعی می کنند فاصله خود را با روحانیت سنتی به نمایش بگذارند. اما شواهد نشان می دهد که رهبران سپاه و مخصوصاً دستگاه رهبری در این زمینه محافظه کارانه تر عمل می کنند. **هفت** - قبضه رسمی مواضع کلیدی اقتصاد کشور به وسیله باند حاکم. ولایت فقیه ایجاب می کرد که ولی فقیه با اختیارات نیمه خدایی اش، تکیه گاه مالی خاص خودش را هم داشته باشد. گرچه در آغاز، این مسأله مسکوت گذاشته شد و در فهرست اختیارات رهبری در (اصل ۱۱۰) قانون اساسی اشاره ای به آن نشد ، اما درآمد هنگفت دولت رانتی و مصادره های دوره انقلاب ، عملاً این تکیه گاه مالی را برای دستگاه ولی فقیه فراهم آورد. تولید (شرعی) او بر موقوفه های عظیم مذهبی (مانند آستان رضوی) و نظارت سیاسی عالییه او بر بنیادهای شکل گرفته در دوره انقلاب، پایه بخش سومی را در اقتصاد کشور به وجود آورد که نه خصوصی است و نه دولتی ، بلکه یک بخش شبه دولتی است، بخشی که دست کم در دوره رهبری خامنه ای عملاً به طور کامل از نظارت دیوان محاسبات مجلس خارج شده است. تحول دیگری که در دوره بعد از جنگ شروع شد، روی آوردن سپاه به فعالیت های اقتصادی بود که ظاهراً به بهانه کمک به بازسازی بعد از جنگ آن را توجیه کردند. این دگر دینی اقتصادی سپاه با تفسیر جدیدی که از اصل ۴۴ قانون اساسی انجام دادند، وارد مرحله کیفی جدیدی شد. اکنون، در حالی که طبق قانون اساسی خود رژیم ، سپاه و ارتش جزو ارگان های کلیدی دولت محسوب می شوند، شرکت های اقتصادی سپاه به عنوان بخش خصوصی به خرید دارایی های عمومی دست می زنند و آن هم البته، بدون رعایت قوانین مصوب مربوط به خصوصی سازی. و حتی از این فراتر، همان طور که در دعوی مربوط به دانشگاه آزاد دیدیم، در حالی که در ضرورت و فواید خصوصی سازی دارایی های عمومی هیاهو به پا کرده اند، باند حاکم هر جا که لازم و ممکن بدانند، می کوشد بخش خصوصی را زیر کنترل دولت درآورد. به این ترتیب، بخش شبه دولتی که ویژگی عجیب اقتصاد ولایت فقیه بود، اینک با بلعیدن دارایی های عمومی و دست اندازی به دارایی های وسوسه انگیز بخش خصوصی، همه مواضع کلیدی اقتصاد را زیر کنترل خود درمی آورد. بخش شبه دولتی را می توان به شش شاخه تقسیم کرد: الف - شاخه ای که زیر کنترل دستگاه نظامی (سپاه ، بسیج ، نیروی انتظامی و ارتش) قرار دارد. ب - شاخه ای که زیر کنترل بیت رهبری است. ج - بنیادها (بنیاد مستضعفان و جانبازان ، بنیاد شهید ، بنیاد ۱۵ خرداد ، کمیته امداد و ..) که زیر سیستم نظارتی ولی فقیه قرار دارند. د - شاخه ای که عملاً زیر کنترل لایه فوقانی بوروکراسی است. ه - شاخه ای که به وسیله بورژوازی ممتاز بازار و اتاق های بازرگانی کنترل می شود. ز - شاخه ای که زیر کنترل لایه بالایی روحانیت قرار دارد. همه این شاخه ها عملاً خارج از نظارت دیوان محاسبات کشور قرار دارند، مناسبات اقتصادی را به دوره قبل از مشروطیت برمی گردانند، و در نتیجه، دولت قانون را ناممکن می سازند. در چنین شرایطی طبیعی است که شاخه های تحت کنترل جریان های شکست خورده حکومتی به وسیله جریان های پیروز در جنگ قدرت بلعیده شود. **هشت** - بازی با مسائل

و نیازهای حیاتی کشور و بی‌اعتنایی به بحران زیرساختی. این مشخصه جمهوری اسلامی که در تمام دوره موجودیت سه دهه‌ای آن فرصت‌های زیادی را سوزانده و ویرانی‌های زیرساختی و عقب‌ماندگی‌های بسیاری برای کشور به بار آورده، مخصوصاً در دوره اخیر با یک‌تازی باند حاکم برجستگی بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. اصلی‌ترین ویژگی‌های بحران زیرساختی چنین است: الف- دامنه بحران بسیار گسترده است و از سیستم حمل و نقل کالا و افراد، حمل و نقل آبی و ریلی، راه و جاده‌سازی، پالایشگاه‌های تصفیه انواع مشتقات سوخت‌های فسیلی، شبکه برق، نیروگاه‌های بادی و آبی، گازی و خورشیدی؛ شاهراه اطلاعاتی (اینترنت) و تأسیسات زیربنایی مثل فرودگاه‌ها، بندر و شبکه آب و فاضلاب را به درجات متفاوت دربرگرفته است. ب- درحالی‌که طول عمر مصرف مفید بسیاری از شبکه‌های زیربنایی مثل آب و فاضلاب تقریباً به پایان رسیده، یا مثل شبکه اینترنت نیاز به ارتقا کیفی و گسترش کمی دارد؛ یا مثل پالایشگاه‌ها نیازمند سرمایه‌گذاری زیربنایی و بهره‌وری از تکنولوژی مدرن است، بحران از طریق افزایش تدریجی شکاف بین میزان تخصیص اعتبار، بهره‌وری از تکنولوژی جدید، سرعت ایجاد یا بازسازی یا نوسازی شبکه‌ها با سرعت فرسودگی و ازکارافتادگی آنها روبه‌گسترش است. ج- قراردادستن ایران بر کمربند زلزله (براساس گزارش شبکه‌های لرزه‌نگاری مرکز لرزه‌نگاری کشوری و آمار موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران تنها در چهار ماهه فرودین تا تیرماه ۸۹ بیش از ۲۴۱۸ زمین‌لرزه در ایران و نواحی مرزی آن رخ داده است)، ویرانی‌های بازسازی نشده باقی‌مانده از دوران جنگ هشت‌ساله و افزایش بی‌سابقه جمعیت در سه دهه اخیر، بحران زیرساختی را به پایه‌ای در تشدید انهدام و ویرانی اقتصادی و اجتماعی تبدیل کرده که رشد حدود ۱۰ درصدی مرگ و میر در اثر تصادفات جاده‌ای در کشور تنها یکی از نمودهای آن است. د- جنبه‌های مختلف بحران زیرساختی قدرت برانگیختن واکنش‌های اجتماعی بسیار متفاوتی دارند. مثلاً عقب‌ماندگی در سرعت و وسعت شبکه اینترنت، درصد بهره‌وری از انرژی‌های سالم در سبب تولید انرژی، یا وجود ۴۴ هزار کیلومتر راه فرعی پرخطر از مجموع حدود ۱۸۰ هزار کیلومتر راه در ایران نمی‌تواند همان واکنش‌های آبی را برانگیزاند که آلودگی آب تهران به ذرات نیترات، قطع پی در پی برق در اوج گرمای تابستان، یا قطع گاز مصرفی در سرمای سخت زمستان. در مجموع از میان حلقه‌های مختلف بحران زیرساختی، آب و فاضلاب، برق و سوخت از جهت واکنش اجتماعی سه حوزه حیاتی هستند که می‌توانند بستر انفجار سریع نارضایتی‌های توده‌ای را فراهم سازند و بنابراین باید در کانون توجه قرار بگیرند. تصادفی نیست که عوام فریبی مذبح‌خانه رژیم در این موارد چشم‌گیرتر و طبعاً بحث‌برانگیزتر می‌شود. مثلاً در گرماگر بحران آب و فاضلاب و برق در گرمای نفس‌گیر همین تابستان امسال، نشت پساب فاضلاب‌ها در تهران و شهرهای بزرگ چنان ابعادی پیدا کرده که وزیر بهداشت ناگزیر می‌شود اعتراف کند که نیترات موجود در آب آشامیدنی تهران چنان بالاست که مصرف آن می‌تواند سلامت کودکان و زنان باردار را به خطر بیندازد. اما چند روز بعد با وقاحت تمام آن را انکار می‌کنند و احمدی‌نژاد آن را شایعه پراکنی ضد انقلاب و قدرت‌های خارجی می‌نامد. یا وقتی بحث پی‌آمد های زمین لرزه شدید احتمالی در تهران بالا می‌گیرد، امامان جمعه و مقامات بالای دولتی هشدار می‌دهند که زنان بدحجابی و هوس‌رانی را کنار بگذارند تا غضب الهی به صورت زمین لرزه نازل نشود. **نُه** - چاپیدن دارایی‌های عمومی و تیغ‌زدن اکثریت زحمتکش زیرپوشش عدالت‌خواهی، به منظور انباشت ثروت برای باند حاکم و رشوه‌دهی به لایه محدود دسته‌های ضریب آن. طرح هدفمندسازی یارانه‌ها که نتایج مصیبت‌باری برای اکثریت زحمتکش کشور خواهد داشت، مهم‌ترین طرحی است که در این جهت تدارک دیده شده است. نمونه قبلی آن پائین آوردن نرخ بهره بانکی بود که ظاهراً برای ایجاد اشتغال از طریق راه‌اندازی طرح‌های با بازده سریع صورت گرفت، ولی ۵۰ درصد تمام تسهیلات بانکی که تحت آن عنوان داده شدند، که مجموع شان به حدود ۱۷ هزار میلیارد تومان بالغ می‌شد، در اختیار ۱۶۸ نفر قرار گرفتند. **ده** - سیاست خارجی ماجراجویانه و گذاشتن تمام هستی کشور در قمار "برنامه هسته‌ای". در نتیجه همین سیاست است که اکنون کشور با خطر تحریم‌های فلج‌کننده روبروست که ممکن به صورت نامحدود ادامه یابد و همان مصیبتی را بر سر مردم ایران بیاورد که تحریم ۱۲ ساله عراق بر سر عراقی‌ها آورد و راه جهنم جنگ را هم هموارتر ساخت.

نگاهی به جهت‌گیری‌های یاد شده نشان می‌دهد که ولایت فقیه خود را با خطر نابودی رودررو می‌بیند و می‌خواهد با تجدید آرایش همه امکانات خود، با آن مقابله کند. مثلث حاکم در یافته است که بدون یک آرایش جنگی تمام‌عیار برای مقابله با مردم نمی‌تواند خود را در قدرت نگهدارد. ترس آنها از مردم چنان بالاست که حاضرند حتی خطر

رویاری با امریکا رابه جان بخرند. زیرا به احتمال خیلی زیاد فکر می کنند امریکا فعلاً در موقعیتی نیست که به اقدام نظامی دست بزند.

ارزیابی از وضع جنبش ضد دیکتاتوری

جنبش ضد دیکتاتوری در چه وضعی است و به کجا می رود؟ برای پاسخ به این سؤال باید به جوانب اصلی توازن کنونی نیروهای سیاسی تأثیرگذار در کشور و توانمندی های نهفته آنها توجه داشته باشیم: **یک** - چرایی خیزش خرداد ۸۸ که موج های پیاپی آن نزدیک به نه ماه ارکان نظام ولایت فقیه را به لرزه درآورد، به حد کافی شناخته شده است. ترکیب سرکوب سیاسی و مدنی فزاینده با فلج شدگی بی سابقه اقتصاد کشو، نارضایتی اکثریت بزرگ مردم را به حدی رساند که استبداد ولایت فقیه را تحمل ناپذیر یابند. این رویاری مردم با نظام ولایتی همچنان ادامه دارد و حتی ابعاد گسترده تری پیدا کرده، تا جایی که جز فاشیستی کردن عریان و همه جانبه فضای عمومی کشور راهی برای دستگاه ولایت باقی نمانده است. **دو** - اما چگونگی تبدیل ناگهانی نارضایتی مردم به انفجار بزرگ حرکت های اعتراضی توده گیر سال گذشته (که در تمام تاریخ موجودیت جمهوری اسلامی بی سابقه بود) بدون توجه به تناقضات و شکاف های درونی خود رژیم غیر قابل توضیح خواهد ماند. فراموش نباید کرد که حرکت های اعتراضی بزرگ پس از انتخابات ۲۲ خرداد از بطن گردهمایی ها، شبکه ها و ارتباطات توده ای بیرون آمدند که غالباً در فضای داغ تبلیغات انتخاباتی سه هفته اول خرداد شکل گرفته بودند. دستگاه ولایت که می خواست با کشاندن شمار هر چه بیشتری از مردم به نمایش انتخابات، مشروعیتی برای طرح های خود دست و پا کند، ناخواسته به فضایی دامن زد که برانگیختگی مردم علیه نظام سیاسی حاکم را به نمایش می گذاشت. گرچه این برانگیختگی توده ای در ظاهر متوجه دولت احمدی نژاد بود، ولی همه می دانستند که مردم یک بار دیگر (مانند انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶) زیر پوشش حمایت از اصلاح طلبان، به مخالفت با نظام حاکم برخاسته اند و با نشان دادن بیزاری از کاندیدای نظر کرده ولی فقیه، خود دستگاه ولایت را زیر حمله گرفته اند. در مقابل این شورش انتخاباتی خودانگیخته مردم، دستگاه ولایت دوره بیشتر نداشت: عقب نشینی مصلحتی در مقابل تهاجم توده ای مردم (مانند انتخابات خرداد ۷۶) یا به هم زدن بازی انتخاباتی. آنها شق اول را برای آینده شان بسیار پرمخاطره می دیدند، بنابراین ناگزیر شدند به راه دوم روی بیاورند که جز رویاری تمام عیار با مردم معنای دیگری نمی توانست داشته باشد. در این جا بود که جنبش انتخاباتی توده ای شکل گرفته در سه هفته اول خرداد، یک شبه به یک جنبش ضد دیکتاتوری توده ای و سراسری تبدیل شد. در یک کلام، بیزاری مردم از جمهوری اسلامی از شکاف های درونی خود حکومت کنندگان بود که مجال فوران پیدا کرد و حرکت های ضد دیکتاتوری سال گذشته را به وجود آورد و گر نه نمی توانست سرآغاز آنچه گسترده توده ای و سراسری داشته باشد.

سه - دستگاه ولایت در مقابل با شورش توده ای مردم، به سرکوب خشنی روی آورد که دوهدف داشت: اولاً برچیدن سازمان ها و شبکه های قانونی و علنی اصلاح طلبان تا مردم نتوانند زیر پوشش آنها حرکت های شان را ادامه بدهند؛ ثانیاً بالا بردن هر چه بیشتر هزینه شرکت در حرکت های اعتراضی برای درهم شکستن هسته ها و ارتباطات مخالفان مستقل از اصلاح طلبان که موتورهای دوام و رادیکالیزه شدن جنبش ضد دیکتاتوری بودند. در زیر فشار سنگین این سرکوب بود که ادامه تظاهرات سیاسی بزرگ دشوار و دشوارتر گردید. البته هزینه این سرکوب برای خود رژیم نیز بسیار سنگین بوده است. زیرا امکان هر نوع تظاهر به مشروعیت را از دستگاه ولایت سلب کرده و آن را به گردابی انداخته که جز فاشیستی کردن عریان ساختارهای قدرت راه دیگری ندارد. **چهار** - در نتیجه، ما اکنون در شرایطی هستیم که عوامل اصلی بیزاری مردم از رژیم آشکارا تقویت شده است، ولی جنبش ضد دیکتاتوری دیگر نمی تواند از طریق تظاهرات سیاسی بزرگ و سراسری حکومت را به چالش بکشد. ضعف جنبش ضد دیکتاتوری این نیست که از شکاف های درونی حکومت کنندگان بهره برداری می کند، بلکه این است که به این شکاف ها آویزان است و هنوز نتوانسته شبکه های ارتباطی و سازمانی قابل اتکای مستقل از اصلاح طلبان به وجود بیاورد و روی پای خود بیایستد. تصادفی نبود که همراه با رادیکالیزه شدن شعارهای حرکات اعتراضی بعد از ۲۲ خرداد، دامنه مشارکت توده ای در آنها گسترده تر نشد، بلکه کاهش یافت. **پنج** - جنبش اعتراضی نوینی که بعد از ۲۲ خرداد ۸۸ شکل گرفت، گرچه به سرعت از محدوده اصلاح طلبی فراتر رفت و خصلت ضد دیکتاتوری آشکاری پیدا کرد، ولی هنوز هم نه با آنچه می خواهد، بلکه با آنچه نمی خواهد مشخص می شود. البته غالب جنبش های ضد دیکتاتوری در آغاز با خواست های

منفی شکل می گیرند و با نیروی بیزاری از نظام سیاسی حاکم پیش رانده می شوند ، اما در اینجا ناهمآیندی هدف های نیروهای تأثیرگذار در جنبش، برجسته تر شدن خواست های اثباتی و همگرایی اکثریت جریان های فعال در جنبش ضد دیکتاتوری برحول آن خواست ها را کندتر می سازد. این گُندی ناشی از ویژگی های جمهوری اسلامی است: نظامی که اولاً سرکوب جریان های سیاسی منتقد و مخالف را با سرکوب گسترده و روزمره زندگی عرفی اکثریت مردم تکمیل می کند ؛ ثانیاً با برخورداری از رانت درآمد نفتی و تکیه بر اقتصادی که مواضع کلیدی آن در دست دولت و نهادهای شبه دولتی است ، می تواند زندگی مادی اکثریت مردم را مستقیماً کنترل کند ؛ ثالثاً بی آن که در سطح بین المللی متحدان قابل توجهی داشته باشد، دشمنان نیرومندی دارد که می کوشد روابط پرتنش با آنها را مبنای مشروعیت خود بنمایاند. مجموعه اینها شرایطی می آفریند که برخاستن یک جنبش دموکراتیک پی گیر از بطن حرکت های ضد دیکتاتوری موجود را گُند می سازد. با این همه ، پایه اجتماعی پیش برنده جنبش ضد دیکتاتوری کنونی ظرفیت دموکراتیک عظیمی دارد که در طول تمام تاریخ معاصر ایران سابقه نداشته است. چهارستون پایه اجتماعی جنبش کنونی ، یعنی جوانان ، زنان ، کارگران و ملیت های زیر ستم ، بیداری عمقی ، توده ای و بی سابقه جامعه ایرانی را نشان می دهند که تاریکی و بی حقی تحمیل شده از طرف استبداد مذهبی را بر نمی تابد و برای دستیابی به یک نظام دموکراتیک مدرن سازگار با آزادی ، برابری و حرمت انسان صاحب حق درخروش و دروغاغت. اما مشکل از آنجا شروع می شود که این ظرفیت عظیم دموکراتیک برای عرض اندام و بیان خود در سطح سیاسی ، به زیرساخت های ارتباطی و سازمانی نیاز دارد که برای دستیابی به آنها ناگزیر است از مسیر دشوار و پر سنگلاخی بگذرد. **شش** - یکی از ضعف های اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی، بی تردید ادامه نفوذ اصلاح طلبان در صفوف آن است که گسست قاطع و همه جانبه با استبداد حاکم را حتی در سطح نظری گُندتر می سازند. اما ادامه این نفوذ بیش از آن که ناشی از توانمندی و اعتبار اجتماعی اصلاح طلبان باشد ، نشان دهنده ضعف ارتباطی و سازمانی جریان های سرنگونی خواه است. بعلاوه، در داخل کشور به دلیل برخورد بسیار خشن رژیم با جریان های سرنگونی خواه، مردم هنوز استفاده از پوشش اصلاح طلبی را تا حدی کارساز می بینند. در نتیجه، کاهش نفوذ اصلاح طلبان عمدتاً از طریق دوام و گسترش جنبش ضد استبدادی و تقویت شبکه های ارتباطی و سازمانی سرنگونی خواهان می تواند صورت بگیرد و نه صرفاً از طریق نقد گفتمان اصلاح طلبی. **هفت** - برجستگی مطالبات مدنی، عرفی و فرهنگی یکی از مهم ترین ویژگی های جنبش ضد دیکتاتوری ماست. زیرا این جنبش به مقابله با یک استبداد مذهبی برخاسته است که برجسته ترین ویژگی آن تمامیت گرایی فرهنگی است. همین تمامیت گرایی فرهنگی است که جمهوری اسلامی را در تمام دوره موجودیت آن به رویارویی با تقریباً همه حوزه های زندگی عرفی یک جامعه امروزی کشانده و مقاومت توده ای وسیع، فرساینده، ولی ظاهراً آرامی را در برآوردن به وجود آورده است. البته این مقاومت در همه جا یکسان نیست: در شهرها (و مخصوصاً شهرهای بزرگ) چشم گیرتر از مناطق روستایی است ؛ در لایه های اجتماعی مدرن پرتحرک تراز لایه های سنتی است؛ و در میان طبقه متوسط فشرده تراز لایه های تهیدست است. بی توجهی به این ویژگی جنبش ضد دیکتاتوری باعث شده که بعضی ها آن را جنبش اعتراضی طبقه متوسط بنامند و حتی بدتر از آن، طبقه کارگر را نسبت به این جنبش بی تفاوت بدانند. این ارزیابی نادرست و کاملاً گمراه کننده است، به دلیل این که اولاً انبوهی از شواهد در تمام سه دهه گذشته نشان می دهند که مقاومت زندگی عرفی در مقابل جمهوری اسلامی یک پدیده عمومی و بسیار توده ای است؛ ثانیاً دامنه توده ای حرکت های اعتراضی سال گذشته جای تردیدی باقی نگذاشت که این جنبش گسترده تراز آن است که محدود به طبقه متوسط باشد. در هر حال، برجستگی خواست های عرفی و فرهنگی ، نقطه قوت جنبش ضد دیکتاتوری ماست و مسلماً تا سرنگونی جمهوری اسلامی با ما خواهد بود. **هشت** - موتور اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی جوانان ۱۵ تا ۳۵ ساله هستند. آنها تجربه بی واسطه ای از دوره انقلاب و حتی دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی ندارند؛ ذهنیت سیاسی و اجتماعی غالب آنها محصول شرایط بیست سال اخیر ایران است؛ تجربه دوره اصلاح طلبی، هر چند نومید کننده بوده، ولی باعث شده که آنها بیشتر به مبارزات علنی و مدنی فکر کنند تا متمرکز شدن روی سازماندهی برای انقلاب؛ آگاهی سیاسی آنها در دوره ای شکل گرفته که چپ سوسیالیستی نه فقط در ایران، بلکه حتی در سطح جهانی، زیر آوار شکست های پیشین دست و پا می زده و نمی توانسته آلترناتیوی جهانی - تاریخی عرضه کند؛ آنها از پشت میله های یک استبداد مذهبی، تماشاگر روند شتابان "جهانی شدن" سرمایه داری و انقلاب اطلاعات و ارتباطات بوده اند؛ تحصیل کرده های آنها بیشتر با اندیشه های پسا مدرن سروکله زده اند تا جریان های فکری

روشنگری، مدرنیست و سوسیالیست؛ و بنابراین بیشتر به مسائل تاکتیکی می‌اندیشند تا دورنماهای استراتژیک و "روایت‌های بزرگ" تاریخی. این ویژگی‌ها نسلی از مبارزان پرتحرک، جستجوگر، ولی تا حدود زیادی بی‌اعتناء به تجربیات گذشته را در کانون اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی ما قرار داده است که هم ظرفیت‌های عظیم و هم محدودیت‌های چشم‌گیری دارد. **نُه** – نقش فعال زنان در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی و به ویژه تأکید پررنگ آنها بر برابری زن و مرد، بی‌گمان مهم‌ترین نقطه قوت این جنبش است. این برجسته شدن زنانگی نه تنها در جنبش‌های سیاسی پیشین ایران، بلکه در تمام کشورهای جهان سوم بی‌سابقه است و می‌تواند ظرفیت‌های دموکراتیک عظیمی را در جامعه ما آزاد سازد. **ده** – کندی روند همگرایی بخش‌های مختلف پایه اجتماعی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی بزرگ‌ترین ضعف آن است. جنبش‌های اجتماعی زنان، جوانان و ملیت‌های زیرستم، با بی‌اعتنایی به پیکارهای طبقاتی نه می‌توانند اکثریت عظیم جامعه را علیه دیکتاتوری حاکم بشورانند و نه می‌توانند (حتی در صورت درهم شکستن دیکتاتوری) به تأسیس دموکراسی دست بزنند. پیکار طبقاتی کارگران و زحمتکشان حتی برای دستیابی به دموکراسی پایدار صرفاً سیاسی اهمیت حیاتی دارد. بعلاوه بخش اعظم جوانان، زنان و ملیت‌های زیرستم، خود به طبقه کارگر تعلق دارند و حتی غالباً محروم‌ترین لایه‌های طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. بنابراین بی‌اعتنایی به ضرورت پیکارهای طبقاتی در میان این جنبش نشانه‌های بدآگاهی و محروم بودن از افق‌های بزرگ تاریخی است. البته با توجه به شرایط بحرانی اقتصاد ایران، زمینه مساعدی برای شکل‌گیری حرکت‌های طبقاتی بزرگ وجود دارد که می‌تواند هم‌گرایی پایه‌های اجتماعی جنبش را شتاب بدهد. تدارک برای این فرصت‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است و از دست دادن آنها برای جنبش ضد دیکتاتوری فاجعه‌بار خواهد بود. **یازده** – تجربه همین یک سال گذشته نشان داد که نبود زیرساخت ارتباطی و سازمانی منسجم یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های جنبش ضد دیکتاتوری است. اگر شبکه‌های ارتباطی خودجوش، علنی و نیمه‌علنی، و بدون تمرکز نتوانند با سازماندهی زیرزمینی پرتحرک، فشرده و دارای ستون فقرات مرکزی تکمیل شوند، جنبش نخواهد توانست از حد اعتراضات پراکنده و رویارویی‌های خودانگیزه بی‌نقشه فراتر برود و حتی اگر دوام بیاورد مورد بهره‌برداری نیروها و جریان‌های سازمان یافته‌ای خواهد بود که به پایه اجتماعی حرکت پاسخگو نیستند. **دوازده** – قدرت‌های خارجی مخالف جمهوری اسلامی که "متحدان ناخواسته" جنبش ضد دیکتاتوری ایران محسوب می‌شوند، در شرایط کنونی که با کندی روند همگرایی بخش‌های مختلف پایه اجتماعی جنبش و ضعف زیرساخت ارتباطی و سازمانی آن مشخص می‌شود، از توان تأثیرگذاری بسیار زیادی در آن برخوردارند. فراموش نباید کرد که نیرومندترین رسانه‌های مخالف رژیم اکنون در دست دولت‌های غربی است و ترجیح‌شان این است که فعلاً از اصلاح‌طلبان حمایت کنند. تردیدی نمی‌توان داشت که این وضع برای آینده جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران بسیار خطرناک است.

وظایف ما

با توجه به ملاحظات یاد شده، **کنگره پانزدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)** با تأیید مصوبات **کنگره چهاردهم، فعالیت سیاسی خود را در راستای خطوط زیر پیش می‌برد:**

۱ – **راه کارگر یک سازمان کمونیستی است که تلاش برای گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم را وظیفه دائمی خود می‌داند که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل گردد یا به حاشیه رانده شود.** بنابراین، توجه به چند اصل راهنما برای ما حیاتی است: **اول** – پیکار برای سوسیالیسم بدون پیکار برای آزادی‌های بنیادی، دموکراسی و برابری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه افراد جامعه بی‌معناست و به نتایج ارتجاعی می‌انجامد. بنابراین، ما نه تنها برای تک‌تک این خواست‌ها مبارزه می‌کنیم، بلکه باید بکوشیم آنها را باهم نزدیک کنیم و گره بزنیم. **دوم** – سوسیالیسم بدون جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم دست نیافتنی خواهد ماند. بنابراین سازمان‌یابی طبقه کارگر و همه زحمتکشان هم‌سرنوشت با آنها راه امید و سرنوشت ماست که تحت هیچ شرایطی نباید از آن دور بشویم. **سوم** – ما طرفدار قاطع سرنگونی رژیم هستیم، ولی سرنگونی برای ما وسیله است نه هدف. زیرا سرنگونی ضرورتاً شرایط مورد نظر ما را به وجود نمی‌آورد، درحالی که بدون سرنگونی نیز گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم ناممکن است. **چهارم** – سرنگونی جمهوری اسلامی در صورتی می‌تواند به تأسیس دموکراسی بیانجامد که به وسیله

جنبش توده ای خود مردم ایران صورت بگیرد وگرنه ممکن است نه تنها نتیجه مثبتی به بار نیآورد ، بلکه حتی موجودیت کشور را به خطر بیندازد.

۲ - **ضرورت مشارکت فعال در جنبش ضد دیکتاتوری.** همان طور که در کنگره چهاردهم تأکید کردیم، جنبشی که با اعتراض به کودتای انتخاباتی دستگاه ولایت فقیه آغاز شده، یک جنبش کاملاً برحق واصل مردمی است که بدون مشارکت فعال در آن راهی برای رهایی از چنگال جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و دموکراسی در کشور ما گشوده نخواهد شد. برای همراهی با این جنبش و حمایت از آن، فعال بودن در محورهای زیر ضروری است: **اول** - دفاع از هرخواست دموکراتیک ، حتی اگر در آغاز از طرف لایه های غیرکارگری پیش کشیده شود. متأسفانه بعضی از جریان های چپ، جنبش کنونی را متعلق به طبقه متوسط معرفی می کنند و به خواست های آن بی اعتنایی نشان می دهند. این ارزیابی نادرست است؛ ما شاهد یک شورش عمومی علیه دیکتاتوری حاکم هستیم که بدون مشارکت کارگران و زحمتکشان نمی توانست به آن قدرت نمایی های میلیونی دست بزنند. ولی حتی اگر چنین بود، باز هم ما موظف بودیم از آن حمایت کنیم. زیرا هرخواست دموکراتیک قبل از هرچیز یک خواست ضروری در راه پیمایی به طرف سوسیالیسم است و هواداران سوسیالیسم باید در خط مقدم مبارزه برای آن قرار داشته باشند. **دوم** - ضرورت توجه به وزن و اهمیت خواست های فرهنگی و مدنی دموکراتیک در جنبش کنونی. برخلاف تصور آنهایی که این خواست ها را لیبرالی قلمداد می کنند، برجستگی آنها در جنبش کنونی، می تواند شرایط بسیار مساعدی برای آشنایی کارگران و زحمتکشان با افق های سوسیالیستی فراهم آورد و همگرایی پایه های اجتماعی جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران را شتاب بخشد. **سوم** - تقویت نیروهای دموکرات در متن جنبش کنونی که حالا آشکارا امکانات محدودی دارند و عملاً به وسیله جریان های غیردموکراتیک به حاشیه رانده می شوند، اهمیت حیاتی دارد. نیروهایی که از افق های پیشرو و انسانی دفاع می کنند، حتی اگر طرفدار سوسیالیسم نباشند، همراهان طبیعی ما در پیکار های بزرگی هستند که در پیش روداریم. فراموش نباید کرد که هیچ انقلاب بزرگ فقط به وسیله یک طبقه انجام نمی گیرد و طبقه کارگر اگر نتواند اکثریت قاطع جامعه را با خود همراه سازد ، به "پیروزی در نبرد دموکراسی" که شرط حیاتی پیش روی به سوی سوسیالیسم است ، دست نخواهد یافت. **چهارم** - پرداختن به اهمیت سازمان و توجه به اشکال سازماندهی منعطف متناسب با مرحله کنونی جنبش ضد استبدادی یک ضرورت حیاتی است. مخالفت با سازماندهی فشرده و منسجم و بسنده کردن به شبکه هسته ها و تجمع های افقی باز و پراکنده و بنابراین علنی، جز تبدیل کارگران به زانده تشکل ها و تجمع های بورژوازی معنای دیگری ندارد. دفاع کردن از این نوع نگرش های مربوط به سازماندهی ، مخصوصاً در شرایط یک دیکتاتوری بی امان بسیار خطرناک تراست. **پنجم** - رصد کردن مطالبات دموکراتیک لایه های مختلف مردم و پیدا کردن فصل مشترک های موجود در میان آنها، برای شکل دادن به یک جنبش مطالباتی توده ای که بتواند پایه محکم و قابل تکیه ای برای جنبش ضد دیکتاتوری فراهم بیاورد، یکی از عاجل ترین ضرورت های مرحله سرنوشت ساز کنونی است. تنها از این طریق است که می توان پایه های اجتماعی جنبش را به هم گره زد و یک جنبش توده ای دموکراتیک واقعاً برخاسته از اعماق جامعه ایرانی به وجود آورد. **ششم** - تلاش برای شکل دادن به یک گفتمان دموکراتیک با قابلیت اشتعال و توده گیری متناسب با شرایط کنونی، یکی دیگر از ضرورت های عاجل برای مقابله با گفتمان های سیاسی ارتجاعی (خواه اصلاح طلب یا سرنگونی خواه) است که در حال حاضر غلبه دارند یا بسیار نیرومندند. فراموش نباید کرد که جنبش ضد دیکتاتوری کنونی هنوز فاقد یک گفتمان توده ای دموکراتیک و انقلابی است. تصادفی نیست که هنوز اصلاح طلبان میدان داری می کنند و گفتمان های ارتجاعی براندازی که مبلغ سرنگونی بدون انقلاب هستند، در متن جنبش از وزن مهمی برخوردارند. تجربه براندازی های متعدد در کشورهای مختلف نشان داده است که هر سرنگونی ضرورتاً به دموکراسی نمی انجامد و تجربه انقلاب سال ۵۷ خود ما جای تردیدی باقی نگذاشته است که حتی یک انقلاب کاملاً توده ای نیز می تواند به حاکمیت ارتجاعی تاریک بیانجامد. **هفتم** - توجه به تاکتیک ها، شعارها و اشکال مبارزاتی متناسب با مرحله کنونی جنبش یکی دیگر از ضرورت های عاجل ماست. فراموش نباید کرد که هیچ جنبش توده ای بزرگی فقط با اعلام اصول و برنامه های (هرچند درخشان) شکل نگرفته است. جنبش های توده ای بزرگ حتماً با خواست های بی واسطه و ملموس اکثریت شکل می گیرند و با استفاده از "تعادل سازش های ناپایدار" پیش می روند. هنر تاکتیک بیش از هرچیز، توجه خونسردانه به عینیت توازن قوای سیاسی و بهره برداری از فرصت هاست. **هشتم** - ضرورت تلاش برای ایجاد رسانه (های) با بُرد توده ای؛ چیزی

که بدون آن سازماندهی جنبش توده ای مستقل ودموکراتیک عملاً بسیار دشوار خواهد بود ؛ مخصوصاً درشرایطی که نیرومندترین رسانه های مخالف رژیم در دست قدرت های خارجی است و طبعاً در راستای منافع وهدف های آنها به کار گرفته می شود.

۳ - مبارزه علیه سیاست های هسته ای رژیم. دوراخرتحریم های شورای امنیت سازمان ملل که با تحریم های شدیدتر یک جانبه از طرف دولت آمریکا و متحدان آن تکمیل شده است ، خطر بزرگی است که نه فقط زندگی روزمره به حد کافی فلاکت بار اکثریت قاطع مردم ایران را فلاکت بارتر می سازد، بلکه فرصت مساعدی برای رژیم به وجود می آورد که برای خفه کردن جنبش ضد استبدادی مردم، از شرایط اضطراری نیز استفاده کند. سیاست های هسته ای ماجراجویانه رژیم حتی اگر به درگیری های نظامی با قدرت های خارجی نینجامد، بهانه های لازم برای ادامه نامحدود این تحریم ها را فراهم می آورد. بنابراین ما همچنان به سیاست اعلام شده مان (در کنگره های پیشین) تأکید می کنیم و نه تنها هر نوع تلاش در جهت دستیابی به سلاح های هسته ای را برای آینده کشور فاجعه باری دانیم و قاطعانه محکوم می کنیم؛ بلکه پافشاری ماجراجویانه رژیم برای دستیابی به انرژی هسته ای حتی کاملاً صلح آمیز را، دست کم در شرایط کنونی، به ضرر مردم ایران می دانیم. مخالفت ما با سیاست های هسته ای ماجراجویانه رژیم، البته به معنای موافقت یا بی توجهی به سیاست های زورگویانه قدرت های امپریالیستی نیست و نباید باشد. مسلم است که ما هرگز نباید با تحمیل اصل "حاکمیت ملی محدود" بر مردم ایران سرآشتی داشته باشیم و در کنار مبارزه علیه جمهوری اسلامی، سیاست های زورگویانه وریاکارانه قدرت های امپریالیستی را نیز افشاء کنیم.

۴ - ضرورت همراهی هرچه بیشتر با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان. شروع تحریم های بین المللی ، برنامه های رژیم برای حذف یارانه بسیاری از کالاها و خدمات اساسی، و بیکار سازی های گسترده ای که هم اکنون در نتیجه فلج شدن اقتصاد کشور آغاز شده اند، زندگی فلاکت بار اکثریت قاطع کارگران و زحمتکشان را از آنچه هست، بدتر خواهد کرد. بنابراین به سمتی می رویم که احتمال خیزش های توده ای زحمتکشان بسیار بالاست. در چنین شرایطی، هشیاری و آمادگی برای رصد کردن انفجار خیزش های توده ای یک ضرورت حیاتی است. مخصوصاً توجه به شاخه هایی که اشتعال حرکت های کارگری در آنها می توانند اثرات پر دامنه ای در سطح سراسری داشته باشند و بیداری عمومی طبقاتی را برانگیزانند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سوزاندن فرصت هایی که در متن این حرکت های احتمالی برای ایجاد تشکل های توده ای به وجود می آیند ، نابخشودنی است و برای جنبش کارگری و سوسیالیستی ما فاجعه بار خواهد بود. خط راهنمای ما برای بهره برداری از این فرصت های احتمالی ، همان خط اعلام شده در کنگره چهاردهم سازمان است که برای تأکید مجدد ، آن را عیناً در اینجا می آوریم:

"اگر درست است که جنبش طبقه کارگر ، جنبش "امید و سرنوشت" ماست ؛ و اگر درست است که پا گرفتن هر چیز دموکراتیک لازم برای آزادی و برابری همه شهروندان این کشور به میزان توده ای شدن این جنبش بستگی دارد ؛ پس باید بپذیریم که تلاش برای تقویت این جنبش وظیفه حیاتی و تعطیل ناپذیر ماست. اما این وظیفه بزرگ تر از آن است که فقط با تأکیدات کلی در باره اهمیت آن بتوانیم در انجام اش پیش برویم. برای تلاش مؤثر در انجام وظیفه ای که در برابر پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان داریم ، توجه به چند مسأله از اهمیت فوری برخوردار است: یک - درک محدود از طبقه کارگر را (که متأسفانه هنوز در چپ ایران غلبه دارد) باید کنار گذاشت. درکی که طبقه کارگر را فقط به کارگران یدی (عمدتاً) بخش صنعت محدود می بیند ، بخش اعظم طبقه کارگر جامعه امروزی را نادیده می گیرد و خواه نا خواه در نهایت ناگزیر می شود نقش طبقه کارگر را به عنوان عامل تاریخی پیکار برای سوسیالیسم کنار بگذارد. زیرا در سرمایه داری امروزی کارگران یدی بخش صنعت اقلیتی بیش نیستند و بنابراین نمی توانند ستون فقرات "جنبش مستقل اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم" ، یعنی نیروی پیکار برای سوسیالیسم را تشکیل بدهند. در حالی که مجموعه کسانی که کنترلی بر وسائل و شرایط تولید و مبادله ندارند و جز نیروی کارشان وسیله ای برای گذران زندگی ندارند و یا حتی از فروش نیروی کارشان نیز ناتوانند ، اکثریت قاطع جامعه در سرمایه داری های امروزی را تشکیل می دهند. دو - درک ایدئولوژیک و رمانتیک از طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. طبقه کارگر صخره یک پارچه ای نیست ؛ کارگران به لایه های اجتماعی گوناگون تقسیم می شوند ؛ تعلقات مذهبی ، قومی و فرهنگی گوناگونی دارند ؛ از زن و مرد ، پیر و جوان ، شاغل و بیکار و ... تشکیل می شوند ؛ به وسیله سرمایه به رقابت با هم دیگر کشیده می شوند ؛

به لحاظ ثبات شغلی و امنیت اجتماعی در وضعیت های بسیار متفاوتی قرار دارند و الی آخر. نادیده گرفتن این تفاوت ها چشم بستن به مسائل گوناگونی است که بدون پاسخ به آنها شکل گیری طبقه کارگر آگاه از موقعیت تاریخی خود در برابر سرمایه ناممکن است. **سه** - برخورد ایدئولوژیک با سازمان یابی طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست میابند. از بطن همین مبارزات روزمره است که تشکل های مستقل کارگران شکل می گیرند. آنهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودهای هر چند خرد در شرایط کار و زندگی شان را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند ، هر قدر هم نیت خیر داشته باشند ، به روند پایه ای و توده ای تکوین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب میزنند. مثلاً مخالفت بعضی از جریان های چپ با اتحادیه های کارگری (یعنی عمومی ترین شکل سازمان یابی کارگران) به بهانه مبارزه با رفرمیسم ، نمونه ای از همین بی اعتنایی به دیالک تیک سازمان یابی توده ای و پایه ای کارگران است. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون تئوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند ، اما آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد. **چهار** - درک محدود از مبارزات اقتصادی کارگران باید کنار گذاشته شود. کارگران فقط برای افزایش مزدشان مبارزه نمی کنند ، بلکه برای مسکن ، بهداشت ، آموزش ، بیمه بیکاری و غیره نیز مبارزه می کنند. و مبارزه مؤثر برای بعضی از این خواست ها نمی تواند در محل کار محدود بماند یا اصلاً در محل کار شدنی باشد. بنابراین کارگران به تشکل ها و ارتباطاتی نیاز دارند که مبارزه برای این خواست ها را به هم پیوند بدهند و همبستگی آنها را از محیط کار فراتر ببرند. **پنج** - بسیاری از مشکلات اقتصادی و معیشتی کارگران ناشی از عوامل کلان اقتصادی هستند و بنابراین مبارزه علیه این یا آن کارفرمای واحد نمی تواند بیش از حد معینی کارساز باشد. به همین دلیل کارگران حتی برای بهبود شرایط معیشتی خود به همبستگی ها و ارتباطات فرا کارگاهی ، فرا رسته ای و کاملاً سراسری نیاز دارند. مبارزه برای تشکل مستقل کارگری نیاز عاجل و حیاتی جنبش کارگری ماست. **شش** - درک کاهشگرایانه از خواست ها و نیازهای کارگران را باید کنار گذاشت. مبارزات کارگران اگر به سطح اقتصادی محدود شود ، به جایی نخواهد رسید. مبارزه برای خواست ها و نیازهای فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی جزئی جدایی ناپذیر از پیکارهای طبقاتی کارگران است و با مبارزه مستقل برای همه این خواست ها ست که کارگران می توانند به آگاهی طبقاتی دست یابند و افق های رهایی خود را کشف کنند".

۵ - ضرورت توجه به اهمیت حیاتی جنبش زنان و همراهی با آن. تمدن سوسیالیستی بی شک تمدنی زنانه تر خواهد بود و حرکت به سمت سوسیالیسم بدون زنانه تر شدن نظام ارزشی و حوزه های مختلف فرهنگ جامعه راه به جایی نمی برد. به همین دلیل ، مبارزه برای رهایی زنان از زنجیرهای مردسالاری، همیشه و همه جا یکی از عناصر حیاتی و ثابت جنبش سوسیالیستی بوده است؛ اما در کشوری که دفاع از کهنتری زنان در رأس اصول ایدئولوژیک استبداد حاکم قرار دارد، این مبارزه اهمیت ویژه ای پیدا می کند. بنابراین مبارزه برای برابری زن و مرد در کشور ما ضرورتاً یک مبارزه سیاسی است که بدون سرنگونی جمهوری اسلامی نمی تواند به پیروزی برسد. شرکت فعال و غرورآفرین زنان ایران در همه صحنه های جنبش ضد استبدادی کنونی نشان می دهد که هر مبارزه واقعاً دموکراتیک در ایران امروز فقط با حضور زنان در مقدم ترین صفوف آن می تواند معنا پیدا کند. با این همه، جنبش زنان ما برای فراتر رفتن از خواست های محدود و آرایش دفاعی کنونی به توده ای تر شدن نیاز دارد که از طریق نفوذ عمیق تر در میان زنان کارگر و زحمتکش می تواند عملی شود. جنبش محدود مانده در میان زنان تحصیل کرده متعلق به طبقات میانی و بالا نمی تواند فاعل انقلاب بزرگی باشد که ما در نظام ارزشی و فرهنگی به آن نیاز داریم. جنبش زنان ایران اکنون تثبیت شده تر و رزمنده تر از آن است که به سرنوشت مصیبت بار زنان زحمتکش بی اعتنا بماند. این جنبش به مرحله ای رسیده است که برای گستراندن و توانمندتر ساختن خود به چرخش قاطع به چپ و به درآمیختن با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیاز دارد. تمرکز روی مسائل و شرایط این چرخش باید یکی از اولویت های اصلی ما باشد.

۶ - ضرورت تلاش برای تقویت چپ سوسیالیستی در جنبش دانشجویی. در کشور ما نیز مانند غالب کشورهای استبداد زده، جنبش دانشجویی همیشه یک جنبش سیاسی بوده و غالباً جای خالی احزاب اپوزیسیون را (که استبدادهای

حاکم حاضر به تحمل شان نبوده اند) پر می کرده است. در تمام پنج - شش دهه گذشته فعال ترین هسته های مخالفت با دیکتاتوری غالباً در میان دانشجویان شکل گرفته و دانشگاه ها کانون ثابت حرکت های سیاسی مخالف بوده اند. در زیر سلطه جمهوری اسلامی که سرکوب زندگی عرفی و آزادی های مدنی را نیز بر سرکوب سیاسی افزوده است، جنبش دانشجویی زبده ترین بخش جوانان ناراضی را نمایندگی می کند و به این لحاظ ظرفیت بیشتری در شروع حرکت های سیاسی دارد. با این همه فراموش نباید کرد که بخشی بزرگ از جوانانی که به دانشگاه راه می یابند، از خانواده های کارگری نیستند و سهم لایه های تهیدست در میان دانشجویان بسیار کمتر است. همچنین، دانشگاه مسیری است برای بالا رفتن در سلسله مراتب اجتماعی. گذشته از همه اینها، نفوذ اندیشه های سوسیالیستی در بیست سال گذشته در دانشگاه ها به مراتب ضعیف تر از دهه های پیش بوده است. در نتیجه، تقویت جنبش سوسیالیستی در میان دانشجویان، اکنون دشوارتر از گذشته است و بدون مبارزات فکری با جریان های بورژوازی پیش نخواهد رفت. اما علیرغم همه مشکلات، جنبش دانشجویی هنوز هم یکی از مهم ترین بسترهای عضوگیری برای جنبش سوسیالیستی است و باز هم بخش بزرگ نسل جدید کادرهای چپ از این حوزه برخوردارند. در هر حال، جنبش دانشجویی یکی از مهم ترین جبهه های رویارویی فکری سوسیالیسم با اندیشه های بورژوازی است و پیروزی در این جبهه، به ویژه در شرایط کنونی، برای چپ از اهمیت حیاتی برخوردار است.

۷ - **ضرورت دفاع قاطع از حقوق ملیت های زیر ستم.** در این زمینه ما همان سیاست اعلام شده کنگره چهاردهم را پیش می بریم و برای تأکید مجدد، آن را عیناً در اینجا می آوریم:

"در کشور چند ملیتی ما مسأله ملی یکی از حساس ترین مسائلی است که آینده آزادی ، دموکراسی و حتی موجودیت کشور به حل آنها بستگی دارد. نیمی از مردم ایران حتی در خانه و زادگاه خود ایرانیان ناتنی شمرده می شوند و از حق بدیهی آموزش به زبان مادری خود محرومند. و متأسفانه بسیاری از جریان های مخالف با جمهوری اسلامی در بهترین حالت ترجیح می دهند این بی حقی بزرگ را مسکوت بگذارند. و این در حالی است که خشن ترین بازوی سرکوب جمهوری اسلامی عمدتاً برای خفه کردن ملیت های زیر ستم به کار گرفته می شود و مودبانه ترین و خطرناک ترین بخش طرح های امریکا و متحدان آن نیز نفوذ در صفوف جنبش های ملیت های زیر ستم را هدف قرار داده است. برخلاف تصور آن عده از فعالان اجتماعی و سیاسی که جنبش حق طلبی ملیت های زیر ستم را تهدیدی علیه تمامیت ارضی کشور می بینند و یا حتی چند ملیتی بودن ایران را انکار می کنند ، بدون دفاع قاطع از حقوق بدیهی و برابری همه ملیت ها و اقوام ایران ، مبارزه برای آزادی و دموکراسی در کشور ما محکوم به شکست است. ما لازم می دانیم یک بار دیگر مواضع همیشگی خودمان را در دفاع قاطع از حقوق ملیت ها و اقوام زیر ستم ایران اعلام کنیم و مخصوصاً بر چند نکته تأکید بورزیم: **یک** - ایران یک کشور چند ملیتی است و مهم ترین دلیل این حقیقت خود وجود ملیت های مختلف این کشور است. انکار این حقیقت با بحث های توخالی معنانشناسانه و حقوقی در باره مفاهیم "ملیت" و "قومیت" و غیره اشتباه بزرگی است. اگر ملیت ها (یا اقوام) زیر ستم ایرانی بر نابرابری ها و بی حقی های موجود آگاهی داشته باشند (که اکنون دارند) و برای احقاق حقوق شان به مبارزه برخیزند (که قطعاً بخواهند خاست) ، با هر نامی که آنها را بنامیم ، مشکلی حل نخواهد شد. **دو** - ستم ملی یا قومی در ایران یک حقیقت انکار ناپذیر است. حداقل ، نمیتوان انکار کرد که نیمی از ایرانیان از حق آموزش و گفتگوی رسمی با هم دیگر به زبان مادری شان محرومند. این بی حقی و محرومیت با حقه بازی های نمایشی جمهوری اسلامی ، از قبیل ایجاد کرسی آموزش زبان های اقوام ایرانی در دانشگاه ها از بین نخواهد رفت. آموزش به زبان مادری حق هر انسانی است که باید از مدارس ابتدایی شروع بشود. **سه** - حق تعیین سرنوشت ملل را نمیتوان به حق موافقت آنها با "من" تقلیل داد ، نه به لحاظ حقوقی و نه به لحاظ سیاسی. بنابراین ، حق تعیین سرنوشت ، یعنی از جمله ، حق مخالفت با "من" و حق جدایی از "من". پذیرفتن این حق ، بر خلاف تصور خود فریبان ، احتمال جدایی ملیت های ایران را افزایش نمیدهد ، بلکه کاهش میدهد ، و همبستگی آنها را محکم تر میسازد. از نظر ما جدایی ملیت های ایران فاجع زنجیره ای بی پایانی برای همه آنها به وجود میآورد ، ولی برعکس ، پذیرش حق جدایی ، آنها را به پیوند های عمیق شان با ملیت های دیگر این سرزمین آگاه تر میسازد و به شهروندان برابر کشور چند ملیتی شان تبدیل میکند. **چهار** - دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی به معنای کم رنگ کردن همبستگی طبقاتی کارگران نیست ،

بلکه برعکس ، از بایست های گریزناپذیر تأکید بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. بدون پذیرش این حق ، اتحاد طبقاتی پرولتاریای ایران از محالات است. فراموش نکنیم که پرولتاریای ایران چند زبانه است و در عمل بیش از سرمایه داران چند زبانه است. **پنج** - تردیدی نیست که امپریالیسم امریکا برای پیشبرد بعضی از طرح های شوم اش در ایران و منطقه ، سعی میکند از مسأله ملی بهره برداری کند. اما آیا به این بهانه میشود عینیت ستم و محرومیت ملی را در ایران نادیده بگیریم؟ آنها ممکن است با همین نیت از جنبش کارگری هم بهره برداری کنند و میکنند. به خاطر مخالفت با طرح های جنایت کارانه آمریکا نمیتوان مسأله ملی را نادیده گرفت. برعکس ، درست در این شرایط است که ضرورت دفاع از برابری حقوق ملیت های ایران اهمیتی حیاتی پیدا میکند".

۸ - **ضرورت مبارزه برای همگرایی جنبش های مترقی.** در این مورد نیز سیاست ما همان است که در کنگره های دوازدهم و چهاردهم اعلام کرده ایم و متن آن را در اینجا می آوریم:

"بدون هم گرایی همه حرکت های آزادی و برابری خواهی مردم ایران ، مبارزه علیه جمهوری اسلامی و فراتر از آن ، مبارزه برای دست یابی به حاکمیت مردم و تأسیس یک نظام واقعاً دموکراتیک پیش نخواهد رفت... در اینجا برای جلب توجه همه فعالان جنبش های اجتماعی به شرایط این هم گرایی نظیرمان را تکرار می کنیم: **یک** - هم گرایی جنبش های اجتماعی مترقی اکنون عمدتاً با نیروی نفی پیش رانده میشود. یعنی تا حدود زیادی فشار و سرکوب حکومت است که فعالان آنها را به نزدیکی با هم دیگر وامیدارد. این کاملاً طبیعی است. در یک کشور استبداد زده ، قبل از هر چیز خود استبداد است که همه را به هم نزدیک میکند. اما اگر به فراتر از نفی استبداد بیندیشیم در میابیم که بیش از این به هم گرایی نیاز داریم. اگر حقیقت دارد که مثلاً اکثریت زنان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) خود کارگرد ، یا حدود نیمی از کارگران از ملیت های زیر ستم هستند ، پس سطح بالاتری از هم آهنگی ضد استبدادی ضرورت دارد. زیرا جنبش کارگری در صورتی میتواند جنبش همه کارگران باشد که تا حدود زیادی زبانه بشود یا با ملیت های زیر ستم عمیقاً در آمیزد و بالعکس ، جنبش زنان در صورتی میتواند واقعاً نیرومند بشود که تا حدود زیادی کارگری بشود. **دو** - هیچ یک از این جنبش ها زیر مجموعه دیگری نیستند و هر یک از آنها ناظر به رابطه اجتماعی خاصی هستند و بنابراین ، با منطق و پویایی خاص خودشان حرکت میکنند. بدون توجه به این نکته ، هم آهنگی عمقی میان جنبش ها ناممکن خواهد شد. فقط با پذیرش ضرورت و اهمیت وجودی هر یک از این جنبش ها از طرف جنبش های دیگر است که هم آهنگی میان آن ها امکان پذیر میگردد. **سه** - هم گرایی عمیق تر میان جنبش های اجتماعی مختلف به اشتراک در افق های گسترده اجتماعی و تاریخی نیاز دارد. مثلاً کارگرانی که به فراتر از افق های سرمایه داری فکر نمیکنند ، طبیعی است که نه تنها به هم آهنگی عمقی با جنبش های مترقی دیگر فکر نکنند ، بلکه حتی به اتحاد کل کارگران نیز نیازی احساس نکنند یا صرفاً با دید ابزاری به آن بیندیشند. یا آنهایی که برای آزادی و برابری همه افراد انسانی مبارزه میکنند ، آیا میتوانند مثلاً به فاجعه زیست محیطی ، یا سرنوشت میلیون ها انسان قربانی مواد مخدر (آن هم در کشوری که پایتخت اش یکی از آلوده ترین شهرهای جهان محسوب میشود ، حکومت اش دست یابی به انرژی هسته ای را مترادف حاکمیت ملی جا میزند ، و به لحاظ داشتن بالاترین شمار معتادان به مواد مخدر نسبت به کل جمعیت ، در صدر جدول جهانی است) بی اعتناء باشند؟ فراموش نکنیم که در ایران بدون جنبش های نیرومندی برای دفاع از محیط زیست و برای دفاع از قربانیان مواد مخدر و به طور کلی برای دفاع از حرمت انسان و پیروزی منافع انسان بر منافع سرمایه ، جنبش های موفق کارگری و زنان و غیره نخواهیم داشت. **چهار** - برخورد ابزاری با جنبش های اجتماعی به گسترش این جنبش ها وهم آهنگی میان آنها آسیب میزند. جنبش های اجتماعی هر چند برای تقویت جنبش سیاسی ضد استبدادی بسیار حیاتی هستند ، ولی وسیله ای در خدمت آن نیستند. تردیدی نیست که در یک جامعه گرفتار استبداد ، هر حرکتی ، میل به سیاسی شدن دارد. در واقع ، خود استبداد است که معمولاً با ترس از هر نوع فضای عمومی ، نا خواسته ، هر حرکتی را به سرعت به ضدیت آشکار با حکومت سوق میدهد. اما درست به دلیل وجود استبداد ، آهنگ نا مناسب سیاسی شدن هر حرکتی ، احتمال سرکوب آن را نیز افزایش میدهد. در شرایط کنونی ایران عامل دیگری نیز براین رابطه افزوده شده است. امریکا و متحدان آن برای پیش برد استراتژی خودشان ، به گسترش هر چه بیشتر و هرچه

سریع تر شورش های ضد حکومتی نیاز دارند و به همین دلیل میکوشند با نفوذ در جنبش های اجتماعی و دستکاری آنها در جهت مقاصد خودشان و بی توجه به سرنوشت فعالان اجتماعی و سیاسی ، آنها را به درگیری های سیاسی زود رس (که غالباً هم بی ثمر هستند) بکشانند. در واقع ، آنها حتی تشدید سرکوب رژیم را برای هدف های خود مفید میدانند. زیرا از این طریق بهتر میتوانند برآن فشار بیاورند. بنابراین مهم است که فعالان اجتماعی و سیاسی تصور روشنی از رابطه میان آهنگ گسترش دامنه جنبش های اجتماعی و آهنگ و میزان سیاسی شدن آنها داشته باشند. اگر دومی شتابان تر از اولی پیش برود ، با رشد منفی جنبش ها روبرو خواهیم شد. و این نه تنها از عمق اجتماعی جنبش ها میکاهد ، بلکه عضله سیاسی آنها برای مقابله با رژیم را هم ضعیف تر میکند. البته خطر دیگری هم وجود دارد: در یک جامعه استبداد زده فرار از رویارویی با حکومت یا بی اعتنایی به واقعیت های سیاسی نیز جلو گسترش جنبش های اجتماعی را میگیرد. مثلاً جنبش زنان ایران هرکاری بکند ، محکوم به رویارویی با قدرت سیاسی است ؛ مگر این که به سرنوشت هولناک تن دادن به " فمینیسم اسلامی " گردن بگذارد. یا جنبش کارگری معطوف به سازمانیابی مستقل ، محکوم به سیاسی شدن است ، زیرا هر چند ممکن است جمهوری اسلامی در یکی - دو مورد تشکل کارگری مستقل را تحمل کند ، ولی با عمومیت یافتن آن حتماً به مقابله برخواهد خاست. بنابراین ، مسلم است که جنبش های اجتماعی هرچه سریع تر باید سیاسی بشوند ، اما مشروط به این که به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند."

۹ - **ضرورت مبارزه برای تجدید آرایش جنبش سوسیالیستی.** بحران جهانی سرمایه داری، عریان شدن ورشکستگی خرافه های بورژوازی، و به ویژه، ضرورت مشارکت فعال چپ در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی مردم ایران، توجه به اهمیت اتحاد هواداران سوسیالیسم را پررنگ تر از پیش ضروری می سازد. در این زمینه باید در محورهای زیر پیش برویم: یک - تقویت جریان دموکراتیک در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی، بدون گسترش نفوذ اجتماعی چپ امکان ناپذیر است، روندی که اگر متناسب با آهنگ شتابان حوادث کنونی نباشد، خنثی خواهد شد. و گسترش نفوذ اجتماعی چپ، بدون تلاش برای اتحاد جریان های مختلف آن دشوار خواهد بود. اما مشکل این است که خلاصه کردن اتحاد چپ به اتحاد حزبی، جز ایجاد گرد و خاک در میان فرقه های موجود نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد. بنابراین باید این کار را در سطوح مختلف پیش برد، بدون مشروط کردن سطحی به سطح دیگر. **دوم** - تمرکز روی مبارزات طبقه کارگر نقطه همرازی اکثریت قاطع فعالان چپ است و در سال های اخیر در میان جریان های مختلف چپ پر رنگ تر شده است. پس این حوزه را باید جدی گرفت و تلاش کرد نوعی هم آهنگی و دوری از فرقه گرایی در این زمینه به وجود آید. البته در اینجا نیز بی اعتنایی به اهمیت مبارزات اقتصادی کارگران و برداشت های محدود از تعریف طبقه کارگر حوزه هایی هستند که اصطکاک به وجود می آورند، ولی می شود علیرغم این اختلافات سعی کنیم ضمن مبارزه فکری در این زمینه ها، همکاری ها را منوط به رسیدن به وفاق در آنها نکنیم. **سوم** - چگونگی رابطه با جنبش ضد استبدادی کنونی یکی دیگر از حوزه هایی است که بدون برداشتی واحد یا دست کم مشابه نمی توان به اتحاد چپ فکر کرد. و ضرورت مبارزه فکری در این حوزه از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است. زیرا با آن عده از چپ هایی که به نام سوسیالیسم و ضدیت با امپریالیسم با جنبش ضد استبدادی کنونی مردم ایران ضدیت می کنند (و در واقع دارند همان مواضع نورالدین کیانوری را در دوره انقلاب تکرار می کنند ، خواه خود آگاه باشند یا نه) نمی توان همکاری کرد. اما چپ هایی که در این مورد به درک واحدی دارند، لاقلاً می توانند در مورد تقویت جریان دموکراتیک انقلابی در جنبش کنونی به توافق برسند و طبعاً راه را برای همکاری های بیشتر بر سر مسائل سوسیالیستی باز کنند. **چهارم** - چگونگی برخورد با خطر امپریالیسم نیز یکی از حساس ترین و سرنوشت سازترین حوزه هایی است که رسیدن به درک واحد در آن می تواند راه همکاری های بیشتر جریان های چپ را هموار کند. در هر حال فراموش نباید کرد که خطر مداخلات و اعمال نفوذهای امپریالیستی در دور نمای بی واسطه پیکارهای سیاسی ایران بسیار محتمل است و حتی همین حالا نیز شاهد آن هستیم. **پنجم** - تلاش برای همگرایی های نظری از طریق پرداختن به انبوه مسائلی که چپ نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان با آنها روبروست. در این زمینه می شود فوروم هایی را برای مبادلات فکری و نیز انتقال تجارب جهانی چپ سازمان داد ، بی آن که به ساختارهای دست و پا گیری بچسبیم. **ششم** - ایجاد جبهه یا همکاری های منعطف (به نحوی که "حزب بی حزبان"

کنار گذاشته نشود) در پیکارهای سیاسی هم اکنون موجود می تواند بسیار مؤثر باشد. **هفتم** – تلاش برای ایجاد رسانه توده گیر که بتواند با شرایطی غیر فرقه ای تربیونی برای پخش اندیشه های سوسیالیستی و دموکراتیک فراهم آورد و وزن دموکراسی انقلابی و سوسیالیستی را در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی بالا ببرد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. **هشتم** – و بالاخره ، تلاش برای اتحاد حزبی که مستلزم وحدت های بیشتر و عمیق تری در میان جریان های هم گراست ، از ضرورت های انکار ناپذیر مرحله کنونی است.